



## یادداشت ماه

جمهوری اسلامی ایران در دنباله برنامه وسیع و همه جانبه خود برای از بین بردن جامعه بهائی ایران، اینک یورش تازه‌ای را آغاز نموده که خبر از وقایعی شوم می‌دهد. این یورش پخش مکرر یک سلسله برنامه‌های به قول خودشان تاریخی و مستند از تلویزیون ایران است که عنوان "فجایع فرقه ضاله بهائیت در تاریخ معاصر ایران" را دارد. عناوین جنجالی و موهومی مثل راز آرماگدون، پروژه اشباح و غیره چاشنی این برنامه‌هاست که در آن با در هم نمودن تصاویری از حمله نظامیان و حرکت تانک‌ها، شکنجه زندانیان و صحنه‌هایی از اعدام‌ها و تفسیری سراسر دروغ و افسانه‌آمیز، سهمناک‌ترین حملات را بر جامعه مظلوم بهائیان ایران وارد می‌آورند تا آنان را مسبب تمامی آن وقایع موحش و بدبختی‌ها و مصائب ایران معرفی نمایند.

بقیه در صفحه ۱۰

## فهرست مندرجات

آثار مقدسه / ۳	همسرم دکتر علی‌مراد داودی (۱) / ۲۲
نوروز جشنی کهن / ۵	تاریخ دیانت بهائی در طهران
بهار بی‌خزان (شعر) / ۶	بخش پنجم - واپسین سال‌های دوره
عید ما، نوروز ما، آزادی یاران بود (شعر) / ۷	حضرت بهاء‌الله / ۳۱
بهار خوب آزادی (شعر) / ۸	پرونده اسلام در جهان ادیان (۱) / ۴۱
تحویل سال (شعر) / ۹	استادی از دیار خط / ۴۶
دنباله یادداشت ماه / ۱۰	نوید خانجانی شیردلی از نسل شجاعان / ۵۱
باغ رضوان (۲) / ۱۱	کتاب‌های تازه چاپ / ۵۵
پیام بیت العدل اعظم / ۱۲	کارناوال هند / ۵۷
روز بین‌المللی زنان / ۱۶	معرفی کتاب / ۵۸

شرح روی جلد: نگاه کنید به صفحه ۵۷. پشت جلد: اثری از جناب موقن. نگاه کنید ص. ۴۶

## شجاعتی از آثار مبارکه برخی از نصوص مبارکه درباره نوروز

حضرت عبدالهتآ، در یوم اول شهر البها مطابق ۲۱ مارس سنه ۱۹۱۵ فرمودند قوله الاصلی :

در سال دو نقطه اعتدال است که آفتاب از افاق آن طلوع مینماید یکی نقطه اعتدال بهی است که آفتاب در برج حمل منتهی  
آنرا نوروز میگویند و یکی نقطه اعتدال خریفی است که آفتاب در برج میزان داخل میشود که او را محرمه جان میگویند . در این دو وقت  
آفتاب از افاق اعتدال طلوع میکند و زمین را به دو قوس منقسم میکند که جمیع کائنات از بناغ و رباغ و کوه و دشت و صحرا مرده است  
و در این فصل زنده میشود امسره و پرموده بود تر و تازه میگردد . چه طراوتی ، چه حلاوتی ، چه نورانیستی ، چه روحانیستی حاصل میشود  
فی بحقیقه در ایران خوب عید میگیرند . معلوم است که عید میگیرند . به صورت تنهاییست . اوقاتی که من در ایران بودم  
چه قیامتی میکردند خصوصاً در دماست جمیع اسباب سرور را فراهم می آوردند . اگر چه حال تخفیف داده اند با هر نوع عید  
عید میگیرند . این عید از قدیم الایام بوده . حضرت اعلیٰ زوجه له العذا بعدید نمودند و جمالت دم هم در کتاب اقدس  
ناید و تصریح فرمودند . انتهى  
( ایام شه ۳۴۷۰۸ )

و در خطاب مبارکه چنین آمده

ماهی در این دور بدیع نیست این روز بسیار مبارک است باید اجبای الهی در این روز به خدمت و عبودیت منوفی شوند  
با یکدیگر در نهایت الفت و محبت و یگانگی دست در آغوش شوند و به کمال فرح و سرور به ذکر حال مبارک مشغول گردند در منکر  
آن باشند که در چنین یوم مبارکی تیاج عظیمه حاصل شود و امر در نتیجه و ثمری عظیم از هدایت خلق نسبت زیر این تیاجه از جمیع  
مواهب الهیه - علی الخصوص ایران و ایرانیان بی نصیب مانده اند . اجبای الهی در چنین روزی البته باید یک آثار خیریه  
صوریه یا آثار خیریه معنویه بگذارند که آن آثار خیریه شامل بر جمیع نوع انسانی داشته باشد زیرا در این دور بدیع هم عمل  
خیری باید عمومی باشد یعنی شامل بر جمیع بشر داشته باشد اختصاص به پایتان نداشته باشد . در جمیع ادوار انبیا امور  
خیریه یعلق بنفس آن ملت داشت مگر مسائل حسنه تیه مثل صدقه که تجویز شمول بر عموم داشت اما در این دور بدیع



چون که ظهور رحمانیت الهی است جمیع امور خیریه بشمول بر جمیع بشر دارد بدون استثنا ... ( آیام تعد ۳۵۲ )  
و در یک از مکاتیب حضرت عبدالعزیز پنجم آمده است :

بپوشه از مهر مکتوب نامه که بسبب از پیش نوردن مرقوم نموده بودید ما حفظه گوید فرج و مسرور صبر گشت و بخت نوزست بهره شد  
از خدا خواستیم که در سال جدید از اینجانب بهتر و خوشتر بشنید عظیم برپا نماید بزم نوبت و اتحاد با یاراید و توجه به ملکوت الایات نماید و در صفحه  
از روح الهی فرماید عجب همت در جبهه هم از پیش نوردن شما حاضر بود و در فرج و مسرور و اتحاد و اتفاق شریک و هم گشت لهذا  
کنید خدا را که چنین نوبت داشته که از هزار فرسنگ بعد مسافت به روح در محض شاکه شما حاضر شد و احسانات و جفا نمود یک دارم که  
این همه بجهت مبارک و سعید باشد و بسبب حصول یابید و توفیق شد دیدن شما تا علت اتحاد عالم تجوید و یگانگی عالم شای را اعلام نمایند  
و شمن را در حاکم کنید و محرومان را محرم اسرار صلح و کبر فرمایند ... ( مکاتیب جلد هشتم )  
و مناجاتی مناسب نوزد :

بپوشه

ای پروردگار این دوستان یاران تو اند و سرست میان زمینان تو همه پرورد  
آغوش بخشند و شیر خوارستان و پیش نهادند آفرینش اگر مستمند ولی بپوشند زگر  
تا تو اند ولی زورمندند چه که تو پشتیبانی تو با و در مهربانی در جهان کیان سربلند  
و در ایوان بر دانی جای بده در نجیب با بر و سفید کن در امید بخشا و از بخش آسمانی  
بهر بخش شب تیره را روز فرما و روز نوزد را رانیس و کن تویی توانا و تویی بیسنا  
تویی شنوا تویی بهیما تویی مهربان .

ع خ

معانی لغات و شوار :

خریف - پایش ، مهربان - مهرگان ، صلوات - شیرینی ، موهب - بخشش ، فراغ - سحر و مغرور ، صدقه - بخشش فقرا و نیازمندان ، کیان - برکتی گوی  
جهان - در اینجا آسمان .

# نوروز خشتی کهن

پایدار آن بنا که بنیادش  
دست جمشید فرّ خجسته نهاد  
بعد چندین هزار سال هنوز  
سر هر سال نو کند بنیاد  
تا جهان هست طاق کسری هست  
نام کوروش نمی رود از یاد  
نتوان نقش داریوش سترد  
گو سکندر جهان کند بر باد  
بیستون داستان شیرین است  
قلم از تیشه می کند فرهاد  
**تو هم ای کشور کهن باید**  
**که به آیین نوکنی آباد**  
به عموم جهانیان یا ربّ  
مقدم سال نو مبارک باد

استاد شهریار

میز هفت سین با هفت عدد از مظاهر طبیعت که با حرف سین آغاز می‌شود، همراه با ماهی قرمز به نشان روشنی آب و تحرک ماهی در آن، لباس نو بر تن کردن و هدیه دادن نیز از مراسم نوروز است. در گذشته مراسمی به نام آبریزگان وجود داشت. در این مختصر نه مجال پرداختن به ریشه و پایه این آداب و سنن است و نه آن که می‌توان تمامی مراسم نوروز را شرح داد. فقط باید آرزو نمود همه ما که این جشن بزرگ را برپا می‌داریم کمی هم به مفاهیم و معانی روحانی و معنوی این مراسم که همانا ایجاد رستخیز و خلقت جدید است بیندیشیم و تجلی این حیات تازه را در نو شدن طبیعت ببینیم و از راز و رمز نوروز برای غنی تر ساختن حیات خود بهره‌ور گردیم. ■ نوروز فرخنده و پیروز باد.

نوروز بدون تردید بزرگترین و زیباترین جشن قوم ایرانی است که از کرانه‌های جنوبی دریاچه آرال گرفته تا صحراهای آسیای مرکزی و سواحل جنوبی خلیج فارس با شکوه و شادی و خرمی گرمی داشته می‌شود. این جشن را ایرانیان از دیرباز برپا می‌داشته‌اند و با آنکه ایران بارها مغلوب قدرت‌های خارجی شد ولی هیچ قدرتی یارای مقابله و رویارویی با نوروز نیافت. اسلام یکی از آن قدرت‌ها بود که سال‌ها با نوروز جنگید تا سرانجام به مدد احادیث و اخبار به آن رسمیت گونه‌ای بخشید. شکوه و جلال جشن‌های نوروزی در دربار خلفای عباسی از شکوه این جشن در زمان شاهان ساسانی چیزی کم نداشت و مردم کوچک و خیابان به همان‌سان در دوران خلفای اسلامی در این جشن به شادی و پایکوبی می‌پرداختند که نیاکانشان در روزگاران کهن. به خاطر گونه‌گونی و تنوع زندگی در فلات ایران نوروز در هر جا به شیوه و روشی که خاص آن ناحیه و مردم است جشن گرفته می‌شود. اما این روش‌ها در چند سنت کمابیش با هم شبیه می‌باشند. یکی برپا کردن خرمنی از آتش است که از اعتقادی کهن سرچشمه می‌گیرد. زردشتیان می‌پنداشتند که ارواح مردگان در نوروز به دیدار بازماندگان می‌آیند. افروختن آتش بر بام خانه ارواح را به نزد عزیزان آنان راهنمون می‌گردید. زیباترین این مراسم را می‌توان در میان کردهای یارسان و نیز مراسمی که برخی زردشتیان برپا می‌دارند دید. رویاندن سبزه، خانه‌تکانی، آراستن

# بهار بی خزان

رضا کُللی (شاهد)



بیا با پنجه شیرین بزن آن نغمه دیرین  
دم خرم دلی آمد زمان چنگ و تار آمد  
خوشا در همچنین روزی چراغ جان برافروزی  
که در گردش می گلگون بدست آن نگار آمد  
بیا و جام می سرکش بزن یک نغمه دلکش  
که در این روز فرخنده پایان هجر یار آمد  
اگر هشیار اگر مستم، مگیر این ساغر از دستم  
فروغ جان مرا از باده آن گلعدار آمد  
خوشا یار اهورائی، دل از نیکی بیارائی  
که دل آئینه دار جلوه پروردگار آمد  
چه گویم من چه ها آمد بهار بی خزان آمد  
جمال کبریا آمد شکوه کردگار آمد  
ز (شاهد) شد شکیبایی که گیرد دامنش باری  
چه نوشین است آن جامی که از دست نگار آمد  
بخوان ای لوحه تاریخ نظم پرشکوه خود  
که فرهنگ جهان را جلوه ای دیگر بهار آمد ■

پرت - استرالیا

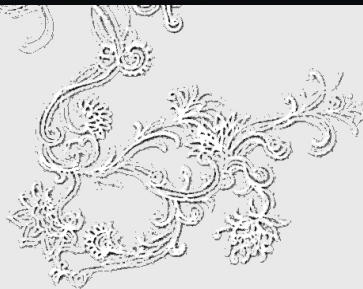
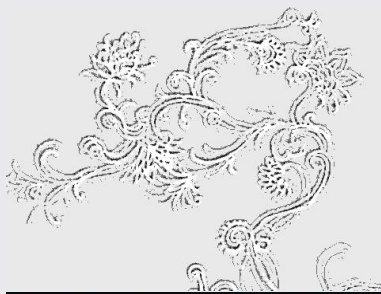
۲۱ مارچ ۱۹۹۶

بهار آمد، بهار آمد، بهار عطربار آمد  
بیا گلشن تماشا کن هزاران گل بهار آمد  
ز بوی باد نوروزی جهان جان معطر شد  
نسیم جانفزا اینک ز سوی کوهسار آمد  
گل و سنبل شکوفا شد به خنده غنچه ها و شد  
هزاران بلبل شیدا بروی شاخسار آمد  
بیا دشت و دمن بنگر، بیا کوه و چمن بنگر  
خرامان آهوی صحرا بسوی جویبار آمد  
طبیعت وه چه زیبا شد، که عاشق ناشکیبا شد  
شتابان با لب خندان بسوی کوی یار آمد  
تو گویی یک مسیحا دم، دمی زد بر سر عالم  
کز آن دم زنده شد آدم که خرم روزگار آمد  
جهان گویی گلستان شد زمین چون باغ رضوان شد  
بین یار بهشت آئین که چون مهر آشکار آمد  
بگو خیل سواران را خبر کن جمله یاران را  
که سلطان قدم آمد به میدان شهسوار آمد  
نگاهی نوبه دنیا کن، برون از سینه غم ها کن  
که نظمی نو بهار آمد نگار غمگسار آمد

# عید ما، نوروز ما، آزادی یاران بود

محمد بهاء‌الدین عبدی

ای صبا همراه نوروزی که از ره می‌رسد  
سوی محبس رفته با یاران ما دیدار کن  
گل فشان و ساحت زندان گوهر دشت را  
بهر ایشان رشک باغ و دامن گلزار کن  
گو به آن زندانی مظلوم دور از خانمان  
کای همه جانها فدای همت والای تو  
سال دیگر رفت و گرچه باز هم در سال نو  
هست خالی در میان خانواده جای تو  
لیک با این استقامت، سربلندی سربلند  
در نگاه همسر و در پیش فرزندان خویش  
تو عزیز جان مایی در میان دوستان  
چون پی محبوب ما بگذشته‌یی از جان خویش  
گرچه می‌خواهند زاغان ستم پیشه ترا  
چون قناری در قفس پیوسته خاموش کنند  
باز هم زان سینه‌ی سوزان برآید بانک عشق  
بیش از این با آتش غم، گرهم آغوش کنند  
تا رهایی شما اعلان گردد در جهان  
چشم میلیون‌ها بهائی جانب ایران بود  
چون که آزادی یاران موجب شادی ماست  
■ عید ما نوروز ما آزادی یاران بود





# بهار خوب آزادی

فرهمنده مقبلین (الهام)



رسد آیا پیامی زان

کبوترهای تنها مانده اندر دام؟  
رسد آخر به پایان، این شب یلدای بی فرجام؟

\*

صدای آشنایی می زند در گوش جانم زنگ!

غمم را می کند بی رنگ!

تو ای ناخوانده اسرار الهی را!

تو ای نادیده پایان سیاهی را!

ز فضل حق مشو نومید!

رها کن دامن تردید!

«بسی گردش کند گردون»

«بسی لیل و نهار آید»

پس از بی داد پاییزی!

فرح افزا بهار آید!

بهار خنده و شادی!

بهار خوب آزادی! ■

دوباره ابر می گیرید!

دوباره غنچه می خندد!

زمین و آسمان گویند:

بهاری تازه در راهست!

نویزش را، پرستوهای خوش آواز

به همراه نسیم صبحدم، هر سو صلا دادند!

جهان پیردیگر بار

زهستی می شود سرشار!

بجای خار و خارستان!

نبینی جز بهارستان!

گل و پروانه و بلبل

به بزم لاله و سنبل

بهار روشنی ها را!

دوباره جشن می گیرند!

\*

دل بی تاب من اما

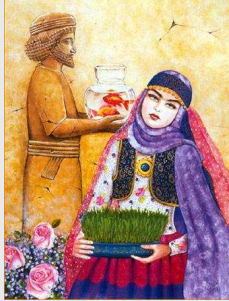
مرا می گوید: ای "الهام"

ای بی صبر و بی آرام!



# تحویل سال

## سیمین شیبانی



آن پیچ و تاب بنفشه به دلبری، در رهگذار باد  
آن رنگ اطلسی،

در بستر چمن در دور حوض آب  
\*

آن ازدحام شهر در وقت سال نو  
در تنگنای کوچه و پهنای هر گذر  
بازار شاد و مست

از نوش بادۀ پر جذبۀ خرید  
\*

تحویل سال در پای هفت سین  
با آینه با شمعدان، با یک کتاب مقدس کنار آن  
با سیب و سبزه و سمنو، با نبات و نان  
با تنگ آب، با ماهیان سرخ کوچک و  
با سرکه و سماق

با نقل و شهد و شیر،  
با سکه طلا و سپند و گل و کلاب  
با ظرف تخم مرغ، با رنگ های شاد  
با سبزی و پنیر، با سیر و سنجد و سوهان و یک انار  
\*

آن ای عزیز من، ای سرزمین من!  
من هر بهار،

با اولین شکفتن گل ها به روی شاخ  
با اولین ترانه بلبل میان باغ  
همراه کوچ چلچله ها از دیار دور  
در عالم خیال، با بال آرزو  
سویت سفر کنم ■

بهار ۲۰۰۹ میلادی

ای سرزمین پاک!

من هر بهار،

با اولین شکفتن گل ها به روی شاخ

با اولین ترانه بلبل میان باغ

با بال آرزو

سویت سفر کنم  
\*

ای زادگاه من

دیریست حسرت دیدار خاک تو

از ژرفنای دل بی قرار من

با سوز و ساز دل

نام ترا، فریاد می کند  
\*

یادش بخیر

آن روزهای شاد، آن آفتاب گرم

آن انتظار گل، آن رعشه های دشت

آن جذبه های باغ، آن شعله های سبز

هنگام فرودین، در مقدم بهار  
\*

آن خوشه های یاس، هم رنگ آسمان،

آن ناز نسترن، آن رنگ ارغوان،

آن رقص زلف بید در لرزش نسیم، مانند پرنیان

آن داغ کهنه آلاله های سرخ، چون قلب عاشقان

آن عشوه های سوسن خاموش و بی زبان،

با صد زبان

آن بوی سنبل و آن بوی بید مشک، عطر اقاویا

آن سحر چشم نرگس فتان و دلریا در نور آفتاب

بر دامن ندارد و سال‌هاست با سربلندی صفحات تاریخش را شفاف و روشن پیش روی همگان گسترده است.

نظیر چنین تبلیغات ریاکارانه و گسترده‌ای را یک بار دیگر نیز در تاریخ معاصر دیده‌ایم و آن زمانی بود که آلمان هیتلری و حزب نازی زمینه را برای کشتار و نابودی یهودیان آن کشور آماده می‌ساختند. در آن زمان نیز صدها مقاله و کتاب در "فجایع یهودیان در تاریخ آلمان" نوشته شد. فیلم‌های تبلیغاتی ضد یهودی که ایشان را عامل همه شکست‌ها و ناکامی‌های آلمان و تهدیدی فزاینده برای آینده آن کشور می‌دانست بر روی اکران سینماها قرار گرفت و حملات به مغازه‌ها و خانه‌های یهودیان آغاز گردید. حتی به این نیز بسنده نشد و این فکر به شدت تبلیغ گشت که یهودیان برای پیشبرد اهداف خویش در پی نابودی همه اروپا هستند.

آنچه امروزه در تبلیغات جمهوری اسلامی علیه بهائیان می‌بینیم کپی مطابق اصل تبلیغات نازی‌ها در حوالی دهه ۱۹۳۰ به بعد است که به کشتار شش میلیون یهودی اروپایی در کوره‌های آتش سوزی انجامید.

سازمان‌های وسیع تبلیغاتی جمهوری اسلامی که بودجه‌های کلان در مبارزه با بهائیان صرف می‌نمایند به دنبال چه هدفی هستند؟ جعل تاریخ و وارد آوردن تهمت‌های سیاسی به جامعه‌ای که شعارش عدم دخالت در امور سیاسی است به چه منظوری است؟ چرا جامعه‌ای که سی سال است سهمگین‌ترین ضربات را تحمل کرده و با محرومیت از هر نوع حقوقی دستش از دفاع خود کوتاه است باید در این زمان هدف تیرزهرآلود مبارزه دولتی قهار و بی‌اعتنا به حقوق انسانی قرار گیرد؟

بقیه در صفحه ۱۵

اگر چه این برنامه‌ها با موذی‌گری خاص تهیه شده و با مصاحبه با افرادی که عنوان تاریخ‌دان دارند همراه است ولی بی‌پایگی، بی‌شرمی در ساختن دروغ‌های بزرگ و باورنکردنی، و نفرت و خصومتی تسکین‌ناپذیر نسبت به کلمه بهائی از سر و روی آن می‌بارد. دیدن چنین برنامه‌های سراسر دروغ و بهتان هر فرد آگاهی را از این همه نامسلمانی و نامردمی به حیرت و تعجب وادار می‌دارد. نمونه این دروغ‌ها نشان دادن مناظری از اشغال حظیره القدس بهائیان به دست نیروی انتظامی در زمان شاه است که با نمایش حضور سران ارتش در آن محل و مونتاژی از حرکت تانک‌ها در خیابان‌ها ماهرانه اینطور وانمود می‌شود که آنان و همه نظامیان بهائی‌اند و برای حفظ آن بنا و سرکوبی مسلمانان در آنجا حضور یافته‌اند!

هدف دستگاه‌های وسیع ضد بهائی از تهیه چنین برنامه‌هایی روشن است. سی سال آزار و سرکوب و کشتار بهائیان، سی سال محرومیت از همه حقوق مدنی و سی سال تحقیر و توهین نه تنها ارکان جامعه بهائی را سست نساخت بلکه توجه و هم‌دلی و دلسوزی هم‌میهنان پر عاطفه را نسبت به ظلمی که بر بهائیان روا می‌شود برانگیخت.

برخی از روشنفکران ایران به دفاع از ایشان برخاستند، مردم عادی مظلومیت و پایداری ایشان را در دل ستودند و حتی علمای بزرگ خواستار دادن حقوق شهروندی به ایشان گشتند.

اینک جمهوری اسلامی آخرین سلاح خود را به کار گرفته است. این سلاح سم‌پاشی در حدی وسیع، زهرآگین ساختن افکار مردم و تصویر چهره‌ای پلید از جامعه‌ای است کوچکترین لگه‌ای

# باغ رضوان

(به مناسبت بازگشایی باغ رضوان در عکا)

فاروق ایزدی‌نیا

## باغبانان باغ رضوان

در مطالعه درباره باغبانان باغ رضوان با دو اسم مواجه می‌شویم عبدالصالح باغبان و ابوالقاسم باغبان. در کتاب شاهراه منتخب اثر ستاره خانم (لیدی بلامفیلد)، نام عبدالقاسم نیز به عنوان باغبان باغ رضوان ذکر شده (صفحه ۲۱۳ متن انگلیسی) که به ظن قوی باید همان ابوالقاسم باشد. جناب طرازالله سمندری نیز به نام او اینگونه اشاره دارند: «در آن روز به عطوفت و عنایت کبری بیانات بسیار فرمودند و منتهی شد به این بیان: امروز می‌خواهم برویم باغ رضوان، گل به روضه مبارکه ببریم... به باغ رضوان رفتیم. در باغ رضوان جمعیت مجاورین و مسافرین، کل حاضر بودند. هیکل اطهر سرالهی تشریف آوردند؛ آقا ابوالقاسم یزدی، باغبان باغ رضوان، به هر یک نفر گل‌دان گلی عطا کردند و یک گل‌دان سبزکاشی به حضور

اطهر تقدیم نمودند...»<sup>۹</sup>

## عبدالصالح باغبان

در صفحه ۱۹-۱۱۸ جلد دوم تاریخ شهدای امر (شرح حال شهدای قلعه شیخ طبرسی) ذکر شده که، ملا محمد تقی و ملا محمد رضا، دو تن از شهدای قلعه برادران عبدالصالح باغبان باغ رضوان عکا بوده‌اند.<sup>۱۰</sup>

حضرت عبدالبهاء در شرح احوال جناب آقا عبدالصالح باغبان شرحی بیان فرموده‌اند که بخشی از آن نقل می‌گردد (تذکره الوفا، ص ۴۷):

«... و از جمله مهاجرین و مجاورین سجن اعظم جناب آقا عبد الصالح باغبان بود. این وجود مسعود از اصفهان بود و از اولاد قدمای احباب. پدر پاک‌گوهرش فوت شد و این طفل در سبیل الهی یتیم نشو و نما نمود بی‌کس و بی‌پرستار بود و مظلوم در دست

## ترجمه‌ای از پیام بیت العدل اعظم الهی خطاب به محافل روحانی ملی (از: مرکز جهانی بهائی)

۲۹ اکتبر ۲۰۱۰

محافل روحانی ملی در سراسر عالم ملاحظه فرمایند  
دوستان عزیز و محبوب،

با قلبی سرشار از مسرت و سپاس اتمام موفقیت آمیز کار حفظ و مرمت باغ رضوان در ارض اقدس را اعلام می‌داریم. این اقدامات شامل احیای نهر آب، ایجاد مجدد جزیره و هم‌چنین تعمیر آسیابی از دوران عثمانی که در زمان حضرت بهاء الله مورد استفاده بوده است می‌باشد. این مکان زیبا و دلپذیر که از قلم اعلیٰ "جزیرتنا الخضراء" تسمیه گردیده، بار دیگر به روی زائرین گشوده شده است و آن عاشقان جمال جانان فرصت خواهند یافت تا از آرامش و صفای محیطی مستفیض گردند که در ایام تشریف‌فرمایی جمال قدم به آن، پس از پایان دوران مسجونیت نه ساله در سجن اعظم، موجب انبساط خاطر مبارک می‌گردید. ■  
بیت العدل اعظم

زیارتی از برای او از قلم اعلیٰ صادر و  
خطابی از فم مطهر نازل و مندرج در کتب و  
الواح است. و علیه البهاء الابهی و علیه  
الرحمة فی الملکوت الاعلیٰ».

### ابوالقاسم باغبان

می‌مکسول در زمره اولین گروه زائرین بود  
که از غرب در سال‌های ۹-۱۸۹۸ برای زیارت  
حضرت عبدالبهاء به آن ارض شتافتند. او را  
می‌توان یکی از معدود بزرگان روحانی امر  
مبارک در دنیای غرب محسوب داشت. ایشان  
خاطره خود را از باغ رضوان چنین نقل می‌کند:  
«بعد از حدود نیم ساعت رانندگی به باغی  
رسیدیم که حضرت بهاء الله بسیاری از اوقات  
خود در دوران تبعید در عگا را در آن  
می‌گذرانده‌اند. این باغ کوچک یکی از

هرستمکار باری، تا آن که به بلوغ رسید.  
بعد از بلوغ آهنگ کوی دوست نمود و  
هجرت به سجن اعظم کرد و در باغ رضوان  
به شرف باغبانی فائز شد. فی الحقیقه در  
باغبانی بی‌نظیر بود و در ایمان و ایتقان متین  
و رزین و صادق و امین بود و در اخلاق  
مستفیض از آیه مبارکه "و ائک لعلی خلق  
عظیم" <sup>۱۱</sup> لهذا به باغبانی رضوان سرافراز  
شد و به این وسیله در اکثر ایام به شرف لقا  
فائز بود و به موهبت عظمی حائز... چند  
سال به این خدمت سرافراز و در کمال  
امانت و دیانت و صداقت آیامی به سربرد  
و در نزد جمیع احباء خاضع و خاشع بود در  
این مدت نفسی را مکنکرنکرد. عاقبت از  
این جوار باغ به جوار رحمت کبری شتافت  
و جمال قدم از او راضی و بعد از صعودش





دید که مصنوع دست انسان نبود و به یاد نبوتی افتاد که در قرآن مذکور بود، پروردگارش را بشناخت و شتابان بشتافت و خود را بر اقدام او بینداخت.

در انتهای باغ خانه کوچکی را دیدیم و در آستانه اطاقی ایستادیم که زمانی حضرت بهاء الله در گرمای هوا، در آن جالس می شدند؛ یک به یک زانو زدیم و با اشکی که از شدت محبت و شوق می ریختیم، بر زمینی بوسه زدیم که زمانی پای مبارکش بر آن قدم نهاده بود. به باغ بازگشتیم، ابوالقاسم با چای مطبوعی از ما پذیرایی کرد... و موقعی که قصد عزیمت داشتیم به ما گل داد و، مانند همه احببای شرقی دیگر، ظاهراً احساس می کرد نمی تواند آنچنان که شاید و باید محبت خود را ابراز دارد».

زیباترین نقاطی است که تا به حال دیده ایم. [بهایان سالخورده می گفتند] حضرت بهاء الله غالباً به ابوالقاسم، باغبان هیکل مبارک، می فرمودند: «این زیباترین باغ عالم است». این باغ با درختان سر به فلک کشیده اش، با انبوه گل هایش، با فواره هایش، همانند جواهری گرانبها و بی نظیر است که، دقیقاً آنچنان که در قرآن توصیف شده، دو نهر صاف و شفاف احاطه اش کرده اند.

جو حاکم بر این محل آنچنان مشحون از خاطرات مقدس، اهمیتی سماوی، سکون و آرامشی آسمانی است که احدی از شنیدن ماجرای آن مسافر حیرت نمی کند که روزی از جلوی دروازه باغ می گذشت، لمحهای تأمل نمود و به حضرت بهاء الله که زیر سایه درخت توت جالس بودند نظر انداخت، سر پرده ای

ابوالقاسمی که در این داستان به او اشاره شده اولین باغبانی است که در این باغ زندگی خود را وقف خدمت به حضرت بهاءالله کرد. او از اهالی منشاء، از توابع یزد، بود. در واقع در اثر سخت کوشی او بود که این باغ برای حضرت بهاءالله به وجود آمد. یکی از برادران ابوالقاسم، یعنی محمد ابراهیم، نیز با باغبانی در بهجی و سایر نقاط به حضرت بهاءالله خدمت می کرد. او را نباید با جناب میرزا ابوالقاسم خراسانی که متولی روضه مبارکه و حدائق حول آن بود اشتباه گرفت.

جناب استاد علی اکبر بنا، از شهدای بنام امرابهی، در تاریخچه مفصل خود درباره عشق آباد درباره این دو برادر می نویسد:

«این دو برادر، یعنی آقا ابوالقاسم و آقا محمد ابراهیم، مدت بیست و هفت سال است که در ارض اقدس به خدمت اشتغال دارند. آقا ابوالقاسم همیشه باغبان باغ های رضوان بوده، در حالی که آقا محمد ابراهیم در بهجی، باغ های جنان و غیره مشغول خدمت بوده است.»<sup>۱۲</sup>

دکتر حبیب مؤید، که در سال ۱۹۰۷ به عکا سفر کرد، و پس از تحصیل طب در بیروت با خلوص و ایثار در ارض اقدس به خدمت پرداخت، ضمن خاطرات خود می نویسد:

«علی الرّسوم هفته ای دو مرتبه، عصرها، جمعه و یکشنبه به زیارت تربت مقدسه روضه مبارکه [حضرت] بهاءالله، مطاف ملاً اعلی مشرف می شدیم. گاهی هم به باغ رضوان و فردوس و تلّ الحمراء و عین البقر رفته زیارت می کردیم و حظّ وافر می بردیم. در باغ رضوان،

که سرچمنش مانند جزیره است، محلّ جلوس مبارک، که عرشش بر آب قرار گرفته یعنی پایه نیمکت ها روی آب است، باغچه بندی و گل کاری زیبایی دارد که انسان از تماشا سیر نمی شود

چه گل های رنگارنگی؛ چه سبزه [با] صفايي؛ چه عطر بنفشه و نارنجی که انسان را مست و مخمور می نماید. گل و ریحان و سنبل و ضیمران در آنجا جمع بود. باغبان این باغ، موسوم به آقا ابوالقاسم یزدی است که هم باغبان است و هم سرایدار. چون باغ دور از عکا و وسط بیابان است، اغلب عرب ها می آیند، گل ها را کنده میوه ها را می برند و خسارت وارد می سازند. چون آقا ابوالقاسم هم مأمور به محبت و مدارا است، لذا نمی تواند مانع از ورود آنها بشود... [ولی] به زرنگی و تدبیر میوه های باغ و مرکباتش، همچنین گل و سبزه اش را از دستبرد اشخاص بیگانه حفظ می کند و برای پذیرایی احباءالله و زائرین جانش را هم مضایقه نمی کند. همه را در نهایت محبت و مهربانی پذیرایی می کند، طبّق های گل و میوه بود که نثار می دارد؛ می گوید و می خندد و خدمت می کند...»<sup>۱۳</sup>

جناب طاهرزاده در پاورقی صفحه ۳۳ جلد چهارم *نفحات ظهور حضرت بهاءالله* مرقوم داشته اند:

«ابوالقاسم قدی بلند و شانهای پهن و هیكلی تنومند، و به راستی وزنی سنگین، داشت و حضرت عبدالهء گاهی اوقات درباره هیكل تنومند و قدرت بدنی او مزاح می فرمودند و بیانات ایشان در ابوالقاسم احساسی از وجود و

امتنان ایجاد می‌کرد».

اِلاَ گودال، این حکایت را از ابوالقاسم نقل می‌کند:

«یک روز که ابوالقاسم با احساس خستگی شدید نزدیک در ورودی باغ چهارزانو روی زمین خوابش برده بود ناگهان احساس کرد دستی گردن و گونه او را لمس می‌کند؛ بیدار شد و سرش را بالا گرفت دید جمال مبارک بالای سرش ایستاده‌اند. هیکل مبارک در کمال محبت فرمودند: "ابوالقاسم، خسته‌ای؛ خودت را خسته کردی تا این ورودی سنگی باغ را بسازی. اما در آینده خواهی دید که این مدخل باغ تغییر خواهد کرد و بسیار جمیل خواهد شد. وقتی این مدخل در غایت جمال بنا شود، مردم خواهند گفت، ابوالقاسم اینجا بود و در را به روی احباء می‌گشود تا بیایند و مولایشان را زیارت کنند... در آن زمان اینها را می‌بینی و این کلام را می‌شنوی و به یاد می‌آوری که چه به تو گفتم..."»<sup>۱۴</sup> ■

**دنباله در شماره آینده**

### یادداشت‌ها

- ۹- طراز الهی، ج ۱، ص ۱۵۴.
- ۱۰- نام این دو نفر در تاریخ نیل، ص ۳۸۷، شماره‌های ۱۱۳ و ۱۱۴ ذکر شده است.
- ۱۱- قرآن کریم، سورة القلم (۶۸)، آیه ۴.
- ۱۲- تاریخ شروع به تحریر این اثر حدود ۱۹۰۲ م است.
- ۱۳- دکتر حبیب مؤید، خاطرات حبیب، ج ۲، مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان، ۱۶۰ بدیع، صص ۱۱-۱۲.
- ۱۴- نسخه تاپی خاطرات منتشر نشده سال ۱۸۹۹ اثر Ella Goodall، ص ۷، محفظه آثار بهائی ایالات متحده.

### دنباله یادداشت ماه از صفحه ۱۰

اینها همه سؤالاتی است که امروزه روبروی هر ایرانی منصفی قرار دارد. سؤالاتی است که بهائیان می‌توانند با دوستان غیر بهائی خود مطرح نمایند، نقشه‌های شومی که برای این جامعه کشیده شده بر ملا سازند و از آنان برای آگاه نمودن سایر هم‌میهنانمان به عمق این جنایات یاری جویند. جمهوری اسلامی با این حرکات در صدد تضعیف روحیه احباء، ایجاد فاصله و نفاق و دشمنی بین غیر بهائیان و بهائیان، آواره ساختن بهائیان با ترک میهن، و سرانجام ایجاد زمینه برای وضع قوانین و مقرراتی شدیدتر و غیر انسانی‌تر بر ضد بهائیان است. توفیق این رژیم در پیشبرد آمل خود و یا بر عکس، شکست در آن تا حد زیادی بستگی به پایمردی، استقامت و مظلومیت ما بهائیان نیز دارد. حضرت ولی امرالله احباء را مطمئن فرموده‌اند که:

«هر انقلابی که دست دشمن ستمکار در جامعه پیروان امرکردگار احداث نمود علت استحکام اساس و اسباب اشتها و باعث اتساع و مورث انتصار امر الهی گشت»

جا دارد بیندیشیم، آیا این وعده محکم می‌تواند خود به خود انجام پذیرد؟ یا آنکه حصول آن بسته به مضاعف گشتن تلاش و کوشش و جانبازی احباء در سراسر عالم است. پاسخ این سؤال از پیش روشن است. در این ایام صیام در دعاهای سحرگاهی خود بهائیان جانباز ایران را که با کمال سربلندی پای استقامت می‌افشوند صمیمانه به یاد آریم و با کوشش‌های خستگی‌ناپذیر خود صدای مظلومیت ایشان را به گوش جهانیان برسانیم. ■

ف. و

هشتم مارس

## روز بین‌المللی زنان

از آن زمان هر سال تمی (موضوعی خاص) برای بزرگداشت روز بین‌المللی زن انتخاب شد. مثلاً در سال ۱۹۹۷ موضوع زنان بر سر میز صلح بود و در سال ۱۹۹۸ زنان و حقوق بشر و در سال ۲۰۰۶ زنان در موضع تصمیم‌گیری و در سال ۲۰۰۹ اتحاد زن و مرد بر ضد قهر و خشونت که در مورد زنان و دختران اعمال می‌شود و امسال تم این روز دسترس یافتن متساوی مرد و زن به تعلیم و تربیت و کارآموزی و بهره‌مندی از علوم و فنون است و به دنبال و به موازات آن راهی برای تأمین مشاغل شایسته برای زنان.

درست صد سال پیش یعنی در سال ۱۹۱۱ به دنبال تصمیمی که در شهر کپنهاگ پذیرفته شد، روز بین‌المللی زنان برای اول بار در کشورهای: اتریش، دانمارک، آلمان و سوئیس در تاریخ ۱۹ مارس برگزار شد. در آن روز بیش از یک میلیون مردان و زنان دست به راه‌پیمایی و اردوسازی به نفع حقوق زنان در عرصه کار، رأی دادن، حق کارآموزی، تأسیس دفتر و محفوظ بودن از تبعیض بردند. ناگفته روشن است که فقط پس از اعلام

فزون از ربع قرن است که همه ساله در روز هشتم مارس در همه جهان روز بین‌المللی زن را پاس می‌دارند و گرامی می‌شمارند روزی که سرآغاز آن را تصمیم سازمان ملل متحد به مناسبت انعقاد اولین کنفرانس بین‌المللی زنان در نیومکزیکو باید دانست (۱۹۷۵) که نگارنده این سطور هم به همراهی همسر خود به نمایندگی دولت ایران در آن شرکت داشت و خاطرات فراموش‌ناشدنی از شور و جوش و حرارت زنان شرکت‌کننده در احراز حقوق حقه خود به خاطر سپرد. در زمانی که هنوز جنگ سرد بر دنیا حکومت می‌کرد زنانی که از شوروی یعنی بلوک پشت پرده آهنگان آن روزگاران آمده بودند با زنان همه سرزمین‌های آزاد دنیا در زمینه تساوی حقوق زن و مرد و مشارکت متساوی آنان در پیشبرد و توسعه جامعه‌ها همدل و همزبان بودند و مرزهای سختی که مردان میان دولت‌های چپ و راست برپا کرده بودند در آنان کوچکترین اثری نداشت. این پدیده طبیعتاً مدیریت زن را که بی‌گمان بسی انسانی‌تری یعنی صلح‌جوی‌تر از مدیریت مرد است به خوبی نشان می‌داد.



راهنمایی کرده است. اراده‌ حق که فرمود مرد و زن در این ظهور و این دوران جایگاه واحدی دارند (در صقع واحدی جالس هستند) در اکثر ممالک عالم به استثنای برخی ممالک اسلامی متحجر و عده‌ای کشورهای عقب مانده از نظر تمدنی، جاری شد و بر کرسی قبول نشست.

آنچه مذکور آمد بدین معنی نیست که همه موانع در پیش پای ترقی زنان در همه ممالک جهان برطرف شده باشد حتی در پیشرفته‌ترین کشورها و جوامع انواع موانع از موانع سنتی و خانوادگی گرفته تا

محظورات سیاسی و اقتصادی در میان است<sup>۲</sup> که تحقق برابری کامل را دشوار کرده و یادآوری روزهای بین‌المللی زنان یکی از اهداف‌هایش رفع تدریجی همین موانع است.

ممالک انگلوساکسون در مجموع پیش از سایر ممالک درهای آموزش را بر روی دختران گشودند معذک فقط در سال ۱۸۶۵ بود که یک دختر انگلیسی استثنائاً دکترای پزشکی را در آن سرزمین احراز کرد. دخترها هنوز قبل از سال ۱۸۷۸ اجازه احراز دیپلم عالی را در دانشگاه لندن نداشتند و در اکسفورد و کمبریج این اجازه یعنی کسب دیپلم دانشگاهی توسط دختران بعد از سال ۱۹۲۰ داده شد. در فرانسه اول دختری که دیپلم متوسطه گرفت در سال ۱۸۶۱ بود که موفقیت

تساوی زن و مرد از نظر برخورداری از تعلیم و تربیت چه در آثار حضرت باب و چه بعد در آثار حضرت بهاء‌الله بود که متدرجاً کشورهای پیشرفته برابری زنان و دختران را در آموزش ابتدایی و متوسطه و مدتی بعد در آموزش دانشگاهی پذیرفتند و این تحول از حدود دهه هفتاد قرن نوزدهم آغاز شد.<sup>۱</sup> مدت‌های طولانی امکان ورود زنان به مشاغل "مردانه" بس محدود بود ولی متدرجاً در ممالک متمدن این سد و حد برداشته شد و از ریاست جمهور و ریاست حکومت گرفته تا وکالت مجالس،

وزارت، مدیریت ادارات مختلفه، کارگردانی مؤسسات مهمه تا کارمندی و کارگری در همه زمینه‌ها راه برابری و هم‌آوردی بر زنان جهان گشوده شد و گرچه هنوز در تحصیلات علمی و فنی در سطح عالی لا اقل در بعضی رشته‌ها هنوز برابری کامل برقرار نشده اما با

توجه به هجوم کنونی دختران به مدارس عالی حتی در جامعه متأخری چون ایران اسلامی، بی تردید فواصل موجود در آینده‌ای نه چندان دور از میان خواهد رفت.

گذشت آن روزگاری که شاعری می‌توانست بگوید:

زن خود را قلم بدست مده  
دست خود را قلم کنی زن به  
یا عالمی می‌توانست اظهار دارد که با زن خود  
مشورت کن ولی عکس آن کاری را بکن که او



بزرگی بشمار می‌آمد. اول دختری که مدرک دکترای پزشکی گرفت در سال ۱۸۶۸ بود و اولین زنی که توانست اجازه وکالت دادگستری پیدا کند در سال ۱۹۰۰ به این توفیق نائل آمد. ناگفته نماند که خانم ماری کوری (عکس روبرو) اول زنی بود که در سال ۱۹۰۳ جایزه نوبل گرفت و در سال ۱۹۰۶ او را برای تدریس درس فیزیک عمومی در دانشگاه سوربن دعوت کردند که این امر در آن زمان کاملاً استثنایی بود.<sup>۳</sup>

این نکته گفتنی است که حضرت عبدالبهاء هم از روز نخست ترقی زنان و احراز تساوی حقوقی را منوط به تحصیل علوم و فنون دانستند و امروزه جامعه بین‌المللی هم به این نتیجه رسیده است که برخورداری از تعلیم و تربیت و حرفه‌آموزی و علوم و فنون به صورت متساوی با مردان راه اصلی ورود زنان به مشاغل برآزنده است.

«این تفاوتی که الآن مشهود است از تفاوت تربیت است زیرا نساء مثل رجال تربیت نمی‌شوند. اگر مثل رجال تربیت شوند در جمیع مراتب متساوی شوند»

(امر و خلاق، ج ۴)

«اگر نساء مانند رجال تربیت شوند هیچ شبهه‌ای نیست که امتیازی نخواهد ماند»

(پیام ملکوت)

«تعلیم و تربیت در جمیع مدارس عالم باید یکسان باشد، اصول و آداب یک اصول و آداب گردد تا این سبب شود که وحدت

عالم بشر از صغرسن در قلوب جای گیرد»  
(امر و خلاق، ج ۴)  
«راه ترقی عالم نساء و حفظ حقوق ایشان به اعتدال در امور و حصول تربیت و آداب الهیه و کمالات انسانیه معلق و مربوط است نه دون آن»

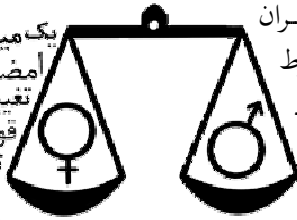
(بدایع الآثار)

این بیان اخیر حضرت عبدالبهاء دال بر آن است که نمی‌شود فی المثل برنامه مدارس متوسطه را به نوعی تنظیم کرد که دختران فقط به درس خانه‌داری روی آرند و پسران به مباحث علمی و فنی. حضور بسیار وسیع‌تر دختران و بانوان در مدارس عالی مهندسی و انواع دانش‌های فنی از ضروریات در همه جوامع تلقی تواند شد. در حالی که تاکنون به علل مختلف جامعه زن در این رشته‌ها کمتر مشارکت داشته است و اگر مشارکت می‌داشت بی‌گمان نوآوری‌هایی در این علوم و فنون



مانند معماری بوجود می‌آورد.<sup>۴</sup> آمارهای بین‌المللی گویای آن است که دختران در حال حاضر بسیار بیش از پسران برای تحصیلات عالی علاقه نشان می‌دهند. در فاصله سال‌های ۱۹۷۰ و ۲۰۰۷ تعداد دانشجویان مذکر چهار برابر شد و از ۱۷/۷ میلیون نفر به ۷۵/۱ میلیون نفر رسید در حالی که دانشجویان مؤنث عددشان ۶ برابر شد یعنی از ۱۰/۸ میلیون دختر دانشجو به ۷۷/۴ میلیون رسید<sup>۵</sup> به زبان دیگر از پسران پیشی گرفتند. در سطح بالای تحصیلات متوسطه (سیکل

زنان برگزار شده بود، بر آن  
 یک میلیون امضاء برای  
 تغییر اهدافی که در قطعنامه آن تجمع  
 قوانین تبعیض آمیز اعلام شده بود در جهت  
 تلاش برای تغییر قوانین  
 ناعادلانه و زن ستیز در ایران، حرکتی  
 جمعی و هدفمند (کمپین) را در دستور کار  
 خود قرار دهند.



دوم) درصد نام نویسی دختران  
 نسبت به گروه های سنی مربوط  
 در ۱۹۹۹: ۴۳/۹ درصد بود  
 و در ۲۰۰۷، ۵۳ درصد که  
 هنوز اندکی کمتر از درصد  
 نسبی پسران (۵۵/۶ درصد)

است و در اینجا است که باید کوشش بیشتری در  
 جهت برابری صورت پذیرد. اگر به آمار تفصیلی  
 نگرییم می بینیم که مثلاً در افریقای جنوب  
 صحرا نسبت دختران از گروه های سنی مربوط  
 در سیکل دوم متوسطه فقط ۲۳ درصد است  
 (۲۰۰۷) و در جنوب و غرب آسیا ۳۵/۱ درصد  
 در حالی که در امریکای شمالی و اروپای غربی  
 این نسبت به ۹۸/۱ درصد می رسد حتی بیش  
 از پسران (۹۷/۳ درصد) که عملاً به معنی شرکت  
 همه جوانان ۱۵-۱۸ ساله در تحصیلات  
 متوسطه سیکل دوم است. ممالک عربی  
 خوشبختانه اندکی تکان خورده و از این بابت  
 ترقی کرده اند به طوری که نسبت دختران در  
 مقایسه با گروه سنی به ۵۱/۲ درصد رسیده  
 یعنی نزدیک به سطح بین المللی ۵۳ درصد که  
 هنوز افتخار آمیز نیست.

این کمپین در واقع تلاش وسیعی برای  
 ”جمع آوری یک میلیون امضاء“ از کلیه  
 شهروندان ایرانی به منظور درخواست تغییر  
 قوانین تبعیض آمیز در کشورمان است. متأسفانه  
 این جنبش نیز مورد سرکوب دولت ایران قرار  
 گرفت و به حبس و محکومیت برخی از  
 چهره های مشهور آن انجامید. ■

### یادداشت ها

- ۱- در انگلستان که پیشرفته ترین کشور آن روزگاران بود،  
 تعلیمات ابتدایی به صورت عمومی و اجباری در  
 ۱۸۷۶ برقرار شد و تعلیمات دوازده ساله شامل متوسطه  
 در سال ۱۸۹۹. در فرانسه به سال ۱۸۸۱ بود که  
 رایگان بودن تعلیمات ابتدایی اعلام شد.
- ۲- از جمله این موانع آن که هنوز بار مسئولیت اداره  
 خانه و نگهداری اطفال کوچک بیشتر بر روی دوش  
 زنان سنگینی می کند. مقاومت سنن یهودی- اسلامی  
 هم در برابر تساوی کامل حقوقی زن و مرد مانع دیگری  
 است. دشواری احراز ”اشتغال کامل“ در بعضی کشورها  
 از موانع اقتصادی پیش پای زنان است.
- ۳- رک. فرهنگ دائرة المعارفی مور ۱۹۹۶ زیر عنوان  
 Féminisme.
- ۴- چنان که در عرصه های دیگر دیده شده که زنان به  
 جنبه عملی و مفید بودن بیشتر توجه دارند تا ابراز قدرت  
 خلاقیت تنها که نمونه اش را در آسمان خراش های جدید  
 دویی می توان دید.
- ۵- رک. یونسکو Global Education Digest 2009.

### کمپین یک میلیون امضاء زنان ایران

کمپین Campaign در لغت به معنای  
 ”کارزار“ است و در معنا به تلاش دسته  
 جمعی، برنامه ریزی شده و زمانمند برای  
 دستیابی به هدفی خاص گفته می شود.  
 گروه هایی از فعالان جنبش زنان ایران پس  
 از تجمع ۲۲ خرداد سال ۱۳۸۵ (در میدان هفت  
 تیر)، که در اعتراض به قوانین تبعیض آمیز علیه

# بانوان بهائی و روز زن

بهمن نیک‌اندیش

حتی پس از شهادت همسر آرام نشستند و تک و تنها، راهی تبلیغ امر، از شهری به شهری، خراسان و ماوراءالنهر را زیر پا گذاردند. بانوان بهائی ایرانی در تأسیس ده‌ها مدارس دخترانه و پسرانه شرکت جانانه نمودند و در تشکیل کلاس‌های درس اخلاق در هزاران نقطه در شرق و غرب جهان از هر کوشش و فداکاری دریغ نمودند. در صدها واقعه بابتی و بهائی‌کشی که در طول تاریخ امر در ایران روی داد بارها خانه و آشیانه را غارت‌زده، سوخته، و زندگی را بر باد رفته دیدند. هزاران تن از ایشان در سوگ شوهران، فرزندان و دیگر عزیزانشان که راه شهادت سپردند نشستند. اما یأس و سرخوردگی به خود راه ندادند. در صبر و سکوت و با پایداری و کوشش، شعله ایمان و عشق به خدمت را در کانون خانواده روشن نگاه داشتند و آن را به دست نسل‌های بعد سپردند.

همین بانوان مستوق هزاران همسران و فرزندان‌شان در قیام به خدمت و مهاجرت به کشورهای دور و نزدیک شدند، در نقاط مهاجرتی با هر سختی و مشکل سرکردند، رنج غربت و تنهایی و فقر و نداری را تحمل نمودند تا بتوانند سرانجام درهای خانه را بر دوست و بیگانه بکشایند و پیام الهی را به ایشان عرضه نمایند. در صدها جلسات و اجتماعات شرکت جستند و در مقام ناطق، ناظم، مسئول پذیرایی از جان و دل

در تمام بحث‌هایی که سال‌هاست در ماه مارس در گردهمایی‌های گوناگون یا صدها سایت اینترنتی در مورد روز زن و نقش و پایگاه او در جامعه صورت گرفته، شورانگیزترین و حماسی‌ترین نقشی که زنان کشوری تا حال در تاریخ معاصر داشته‌اند دستخوش فراموشی واقع شده، و آن "تاریخ و سرگذشت بانوان بهائی ایران" است. نقش زنان بهائی را در رشد این جامعه، در انتقال مبانی روحانی آن به نسل‌های بعد، و در استوار نمودن پایه‌های دین بهائی در سراسر جهان، باید از درخشان‌ترین دستاوردهای دسته‌جمعی زنان، که تاریخ شاهد آن بوده بشمار می‌آورد. اما این حماسه تاکنون به طور عمده ناگفته باقی مانده و جای پژوهشی شایسته در مورد آن خالی است.

از نخستین روزها که این نهضت دینی شکل گرفت بخشی از زنان ایران با بهره‌مندی از نیروی لایزال ایمان خود ناگهان از خواب طولانی اعصار و قرون گذشته بیدار شدند و به تکاپو و تلاشی افتادند که تا امروز ادامه دارد.

این بانوان، در هر زمان موافق خواست و نیاز جامعه، آنچه امکان و استعداد در وجود خود داشتند به ساحت امر تقدیم نمودند. روزی مانند زنان زنجان و نی‌ریز در جامعه مردان به مجاهدت و پایداری در مقابل مهاجمین پرداختند، و زمانی مانند علویه خانم همسر ملا علی جان ماهفروزی



ستیغ‌هایی  
دست یافتند  
تصویر آن نیز  
آسان  
نمی‌نماید.

در هیچ  
زمان و هیچ  
تاریخی



کوشیدند. آن  
هنگام که  
تحصیل  
دوشیزگان و  
بانوان رسم  
نبود راه خود  
را به  
دانشگاه‌ها و

نمی‌توان واقعه‌ای یافت که با دلیری و رشادتی که زنان بهائی شیراز در زیر شکنجه‌های جانکاه و در پای چوبه دار از خود نشان دادند برابری کند یا کوچکترین شباهتی با آن داشته باشد. متانت و شجاعتی که در مقابل قاضیان دادگاه‌های اسلامی و دژخیمان شلاق بدست نشان می‌دادند، با ضعف و زبونی و عجزی که آن کوتاه‌اندیشان از زنان انتظار داشتند فرسنگ‌ها فاصله داشت. هر قدر رفتارشان برای مقابله با آن نمونه‌های استقامت و وفاداری ددمنشانه‌تر و دوزخی‌تر می‌گشت بر پایمردی و سکون ایشان می‌افزود. سرانجام شیوه همه حکام جبون تاریخ را در پیش گرفتند و تنها راه شکستن ایشان را در مرگشان دانستند. روزی که سرودخوان و دست افشان در مینی‌بوسی که ایشان را به میدان دار می‌برد یکدیگر را از شوق رسیدن به شهادت می‌بوسیدند آن روز را باید روز تولد نسل جدیدی از زنان ایران دانست، آن روز را باید به یاد سپرد، بزرگداشت برپا کرد و یاد عزیز ایشان را بدرقه راه همه زنان ایران که برای حقوق خود بپاخاسته‌اند ساخت.

حماسه فراموش نشدنی بانوان بهائی ایران هم‌اکنون نیز در گوشه و کنار آن سرزمین به گونه‌ای دیگر خود را تکرار می‌کند. یاد افتخارآمیز ایشان گرمای باد. ■

مراجع عالی تحصیلی باز کردند و در صف اول خادمین به میهن قرار گرفتند. از این نوع تلاش‌ها که هر یک می‌تواند ایشان را در هر بزرگداشتی بر تخت افتخار بنشانند صفحات فراوان می‌توان نگاشت. اما هیچ یک از افتخارات گذشته با فداکاری‌ها و از جان‌گذشتگی‌هایی که بانوان بهائی ایران پس از انقلاب اسلامی از خود نشان دادند قابل مقایسه نیست. سرکوب بهائیان به دنبال انقلاب ایران سوای آنچه بر شمرديم نیروهای خیره‌کننده دیگری که در خمیره و ذات زنان بهائی ایران پنهان بود به عرصه شهود آورد. حماسه‌ای که ایشان در سی سال اخیر آفریدند نشان داد که بانوان بهائی ایران دختران شایسته حضرت عبدالبهاء و نوردیدگان برازنده اویند. نشان داد که چگونه در مکتب او، خود را به والاترین مقامی که برای یک انسان تصور می‌رود رساندند و تصویر زن فرودست زبون اسپر دست مرد را برای همیشه به دست فراموشی سپردند. شجاعت و رشادت و استقامت ایشان در مقابل سختی‌ها و سرکوب‌ها، سپر بلا بودن در هر خانواده و از پاننشستن برای انجام وظایفی که هر روز سخت‌تر و مهیب‌تر می‌شد و رویارویی با هزاران مشکل دیگر آنان را شهره روزگار ساخت. تاریخی آفریدند که به افسانه بیشتر شبیه است تا به حقیقت، و به

# همسرم دکتر علی مراد داودی

به قلم ملکه آفاق ایرانپور داودی  
تنظیم از: پریچهر منوچهری

این قرار است که در جمع بزرگی تعداد زیادی از یاران جمع اند و عرش مبارک حضرت باب را آوردند. همه برای زیارت عرش مطهر پیش رفتیم. هنگامی که در صندوق حاوی عرش را باز کردند، دکتر داودی از صندوق خارج گردید. آن خانم به من دلداری داد که نگران نشوم و این فقط خواب بوده است.

شگفت آن که یکی دیگر از اعیان به نام خانم هائی در همان زمان، رؤیای مشابهی را دیده بود. حوالی ساعت ۵ بعد از ظهر همان روز همه اعضای محفل روحانی ملی به خانه ما آمدند. همه نگران و دلواپس بودند. دلیل نگرانی ایشان، تلفن های مشکوک و تهدید آمیزی بود که در ماه های گذشته به خانه ما شده بود که اگر به خود رحم نمی کنی، مواظب امنیت خانواده خود باشید. پس از چند ساعت مشاوره و تبادل نظر، اعضای محفل روحانی ملی خانه ما را ترک کردند.

جستجو برای یافتن دکتر داودی در روزهای بعد همچنان ادامه یافت ولی نتیجه ای حاصل نگردید. به صلاح دید اعضای محفل ملی و به

آخرین مرتبه ای که همسرم را دیدم روز یکشنبه بیستم آبان ماه سال ۱۳۵۸ بود. مانند همیشه برای پیاده روی به سوی پارک فرح که فعلاً به نام پارک لاله مشهور است، می رفت. به سوی در خانه رفت ولی پیش از این که خانه را ترک گوید، از پله ها برگشت و نگاهی به من کرد و گفت: آیا به چیزی احتیاج داری؟ من دچار تعجب شدم زیرا او هرگز وقتی برای خرید نداشت. به او گفتم که برای من یک قرص مسکن بخرید. بعد او از پله ها سرازیر شد و رفت. آن روز ساعت ۱۱ روز یکشنبه بود.

چندین ساعت گذشت و خبری از آمدنش نشد. حدود ۴ بعد از ظهر آقای یوسف قدیمی به خانه ما تلفن کرد و پرسید: چرا آقای دکتر داودی به محل محفل روحانی ملی نیامده است؟ ما منتظر ایشان هستیم. من هم اظهار بی اطلاعی کردم.

مدتی بعد زنگ تلفن به صدا درآمد. این بار خانم پری وحید از آن سوی خط به من گفت که پدرم دیشب خواب عجیبی دیده است ولی شما به دل نگیرید. خواب پدرم از

منظور پیدا کردن ایشان، تعدادی از جوانان علاقمند و داوطلب به چاه‌های پارک لاله داخل شدند تا شاید اثری از ایشان در آن جا بیابند ولی همه تلاش‌ها بی نتیجه ماند. به مدت ۱۱ ماه این تلاش و کوشش برای یافتن دکتر داودی ادامه یافت و سرانجام دکتر کامبیز صادق‌زاده را به جای ایشان به عضویت محفل روحانی ملی برگزیدند.



که جمعی از خانواده‌های زندانیان برای دادخواهی آمده بودند شدیم و به گروه خانواده‌های بهائیان زندانی پیوستیم. پس از مدتی آیت‌الله بهشتی به جمع دوستان نفره ما پیوست و ابتدا من و مرجان را مورد خطاب قرار داد و از ما پرسید: به چه منظوری به این جا آمده‌اید؟ من گفتم: شوهرم یک سال پیش برای پیاده‌روی به

پارک لاله رفت و تا به حال باز نگشته است. از شما درخواست می‌کنم که در پیدا کردن او به ما کمک کنید. آیت‌الله بهشتی پرسید: جرم همسر شما چه بوده است؟ گفتم: هیچ. فقط بهائی بوده است. وی کاغذی از جیبش بیرون آورد، نگاهی به آن انداخت و گفت: منظورتان دکتر علی‌مراد داوری است؟ دخترم مرجان از این سؤال برآشفته شد و گفت: شما اسم پدر مرا هم به درستی نمی‌گویید. من فکر می‌کنم که از مرده او هم می‌ترسید. در این موقع حالت بهشتی دگرگون شد و گفت: دختر من پاسخ این جسارت تو را به جمعیت واگذار می‌کنم. در این هنگام جمعیت به سوی ما هجوم آوردند و می‌گفتند: ای طاغوتی‌ها، به آقا جسارت می‌کنید؟ من با حالت استغاثه‌آمیزی به او گفتم: شنیده‌ام که شما دارای دو پسر هستید. باید حالت این دختر را درک کنید. این دختر عاشق پدرش بود و بعد از مفقود شدن پدرش، حالت عادی ندارد. شما او را عفو کنید. مأمور خانمی که ما را قبلاً واریسی کرده بود، مرجان را

در آن دوران فرزندم مرجان نوزده ساله و فریبرز پانزده ساله در ایران با ما زندگی می‌کردند. اعضای محفل روحانی ملی به من و دخترم مرجان توصیه کردند که به اولیای امور مراجعه و استمداد کنیم.

مدت کوتاهی بعد اعضای محفل روحانی ملی ایران را نیز ربودند. من و مرجان و نیز خانواده‌های اعضای ربوده شده محفل روحانی مرتب با گرفتن وقت قبلی به نزد افراد متنفذ و مسئول می‌شتافتیم تا از محبوب خود نشانی بیابیم. این افراد شامل حجت الاسلام علی قدوسی دادستان کل کشور، آیت‌الله بهشتی رئیس دیوان عالی کشور، حجت الاسلام اردبیلی معاون دادستان، حجت الاسلام محمد منتظری رئیس زندان‌ها، آقای لاجوردی رئیس زندان اوین، دکتر ابوالحسن بنی‌صدر رئیس جمهور وقت، بودند.

به یاد دارم روزی را که به اتفاق دخترم مرجان به نزد آیت‌الله بهشتی رفته بودیم، بعد از انجام بازرسی بدنی وارد آمفی تئاتر دادگستری

از بین جمعیت بیرون کشید. آن روز دکتر بهشتی به من گفت: فعلاً بروید و وقت دیگری گرفته و دوباره به دفتر من بیایید. بعد از بیان این جملات از محل خارج شد و همه قرارهای ملاقات با سایر خانواده‌های مفقودشدگان ملغی شد. از آن به بعد کار و برنامه من و سایر خانواده‌های مفقودین، گرفتن وقت از اولیای امور و طلب دادخواهی از ایشان بود. چند سال بعد آیت‌الله بهشتی در یک انفجار در اجتماعی در حزب جمهوری اسلامی همراه با جمعی دیگر کشته شد.

\*

آشنایی من با همسر من به سال ۱۳۳۰ خورشیدی برمی‌گردد. در آن زمان من در دبیرستانی در زنجان تحصیل می‌کردم و علی‌مراد داودی بازرگ فرهنگ بود و برای سرکشی به دبیرستان ما آمده بود. روزی برای بازرسی به کلاس ما که در آن ساعت انشاء داشتیم وارد شد و از من خواست که انشای خود را بخوانم. پس از قرائت انشاء به من نمره ۱۷ داد وقتی که به او گفتم که من همیشه نمره بیست در درس انشاء می‌گیرم، با لبخندی به من گفت: نمی‌دانستیم که لامارتن از فرانسه به زنجان آمده است. منظورش از لامارتن، شاعر و ادیب معروف فرانسوی بود. علی‌مراد داودی خواستار ازدواج با من گردید و فردی را برای خواستگاری من به نزد پدرم فرستاد. ناگفته نگذارم که من یک دختر مسلمان از یک خانواده مسلمان و معتقد بودم و داودی از پیروان دیانت بهائی بود. پدرم به علت اختلاف مذهب، با این ازدواج مخالفت کرد ولی

سرانجام پدر با وساطت چند نفر از سرشناسان شهر که گواهی به درستی و صداقت داودی دادند با ازدواج ما موافقت نمود. شانزده ساله بودم که با علی‌مراد داودی که بیست و نه سال داشت، ازدواج کردم. گرچه پدرم با ازدواج ما موافقت کرده بود و ما زندگی مشترک خود را آغاز کرده بودیم ولی خاله‌ام که پس از فوت زود هنگام مادرم، نسبت به من حالت مادری داشت، مرتب با طعنه مرا سرزنش می‌کرد که تو نه این دنیا را داری و نه آن دنیا را.

پس از ازدواج به طهران نقل مکان کردیم. علی‌مراد دانش‌آموخته دانشگاه طهران در رشته ادبیات و فلسفه و علوم تربیتی بود و به کار دبیری اشتغال داشت. در این زمان با تدریس ساعات اضافی در دبیرستان، تلاش می‌کرد و وسایل رفاه خانواده را مهیا کند.

جد پدری من، آقا جان بیک خمسه‌ای است. وی سر تیپ فوج خمسه تبریز در دوران قاجاریه بود. همان‌طور که در تواریخ مذکور آمده است، وقتی که سامخان مسیحی از تیرباران حضرت باب در سال ۱۸۵۰ در تبریز سر باز زد، آقا جان بیک خمسه‌ای فوج خود را جایگزین فوج قبلی نمود و ننگ ابدی تیرباران حضرت باب را برای خود خرید.

من در چنین خانواده مسلمانان متولد و با تعالیم اسلامی رشد کرده و به ثمر رسیده بودم. به همین جهت زندگی با همسری بهائی که سرزنش‌های اطرافیان را به دنبال می‌آورد ساده نبود. باید اعتراف کنم که یکی از عواملی که باعث ایمان من به دیانت بهائی گردید، اخلاق و رفتار و صفات نیکوی مادر همسرم،



### دکتر داودی و همسرشان

ادامه دهد. ۹ سال بعد موفق به اخذ درجهٔ دکترا در رشتهٔ فلسفه و علوم تربیتی از دانشگاه تهران نائل گردید. رسالهٔ دکترای دکتر داودی، از سوی بنیاد فرهنگی فرح پهلوی برندهٔ جایزهٔ بیست و پنج هزار تومانی شد. از وی خواسته شد که در مراسمی که به این منظور ترتیب داده شده بود، شرکت نماید و جایزه را دریافت



دارد. روح عارفانه و طبع بلند دکتر داودی مانع از این شد که وی در مراسم حضور یابد و ضمن تعظیم و تکریم و دست بوسی جایزه را دریافت کند. چند روز بعد مأموری از طرف دانشگاه به خانهٔ ما مراجعه کرد و چک بیست و پنج هزار تومانی را به ایشان تسلیم نمود.

در طول دورهٔ دانشجویی با وجود مشغلهٔ فراوان، به فراگیری زبان‌های فرانسه و انگلیسی پرداخت و در این زبان‌ها کاملاً مسلط گردید تا آن جا که موفق به ترجمهٔ بعضی از کتاب‌های فلاسفهٔ اروپایی شد. دکتر علی مراد داودی اولین فردی است که موفق به اخذ درجهٔ دکترا در رشتهٔ فلسفه در ایران شده است. ناگفته نماند که در تمام طول زندگی ما، دکتر داودی در تشکیلات بهائی همیشه فعال و خادم بود. در این زمان آخرین فرزند ما، فریبرز متولد گردید. از آثار ترجمه‌ای ایشان می‌توان به کتاب‌های زیر اشاره کرد:

بلقیس خانم دارائی نوّه فتحعلی‌شاه بود. در آن ایام در مجالس تبلیغی که بوسیلهٔ خانم‌های فاضلی همچون خانم مریم برافروخته و خانم بهیه نادری تشکیل می‌شد، شرکت می‌کردم و کم‌کم به دانسته‌های خود می‌افزودم. چندی بعد به مرحلهٔ ایمان کامل رسیدم. علی مراد داودی همواره مشتاق تحصیلات

عالیه بود و تمایل داشت تحصیلات خود را تا مقطع دکترا در رشتهٔ فلسفه ادامه دهد ولی متأسفانه ادامهٔ این رشته در ایران در آن ایام مقدور نبود. یک شب با خوشحالی یک صفحهٔ روزنامه را به من نشان داد که مژدهٔ تأسیس دورهٔ دکترای فلسفه در دانشگاه تهران را درج کرده بود. آن شب هر دوی ما بسیار خوشحال شدیم و یکی از بهترین شب‌های زندگی ما بود. چون هر دو به ادامهٔ تحصیل ایشان فوق‌العاده علاقمند بودیم. در آن هنگام ما دارای چهار فرزند بودیم.

از آن جا که علی مراد داودی مدرک لیسانس خود را با نمرات بسیار ممتاز گرفته بود و دانشجوی اول دانشکده بود، بدون امتحان کنکور توانست در رشتهٔ دکترای فلسفه به ادامهٔ تحصیل بپردازد. به علت اشتغال به کار دبیری و نیز مسئولیت خانوادگی، مجبور بود به طور نیمه‌وقت به تحصیل در رشتهٔ مورد علاقه‌اش

در بارهٔ نفس از ارسطو، شناسایی و هستی نوشتهٔ مینار فرانسوی، تاریخ فلسفه در دوران ایران دو جلد، روح فلسفه در قرون وسطی.

دکتر داودی در ضمن ترجمهٔ آثار بزرگ فلسفی جهان، کتاب عقل در حکمت مشاء را نیز تألیف نموده است. به کوشش و زحمات دکتر وحید رأفتی که از شاگردان وفادار دکتر داودی است و خود از پژوهندگان بهائی بشمار می‌آید، با استفاده از نوارهای استاد داودی، چندین کتاب از متن سخنرانی‌های ایشان را به چاپ رسانیده و برای استفادهٔ آیندگان به یادگار گذاشته است از جمله: رسالات و مقالات در سه جلد، الوهیت و مظهریت، انسان در آئین بهائی، ملکوت وجود که حاوی شرح حال دکتر فورل نیز می‌باشد.

آخرین ترجمهٔ دکتر داودی، روح فلسفه در قرون وسطی، هشت سال پس از مفقود شدنش در تهران به چاپ رسید. شایان توجه آن که این کتاب به اهتمام دکتر محمود بروجردی که همسر وی از دانشجویان دکتر داودی در مدرسهٔ عالی دختران ایران بود، نشر گردید.

دو سال بعد از مفقودی دکتر داودی، روزی مأمور دادستانی به نام مصباح، به خانهٔ برادرم که در آن ایام من در آن جا زندگی می‌کردم آمد و به همراه من و مرجان به خانهٔ خود ما که غصب کرده بودند، رفتیم. اطاق کار دکتر داودی که پیشتر مهر و موم کرده بودند را باز نمود و ناگهان چشمم به ساک وی افتاد که آماده در گوشهٔ اطاق نهاده بود که اگر برای دستگیری او به خانهٔ ما آمدند، ساک را برداشته و با ایشان راهی گردد. در واقع او در دوران بعد

از انقلاب، همواره منتظر و آماده بود که برای دستگیریش به خانهٔ ما مراجعه کنند. دیدن ساک آمادهٔ او در گوشهٔ اطاق، آتش به جانم افکند و مرا در دریایی از غم و اندوه فرو برد. مصباح، مأمور دادستان برای تعقیب و آزار بهائیان مدتی در اطاق دکتر داودی به جستجو پرداخت و نوشته‌های وی را که همان روح فلسفه در قرون وسطی بود، برداشت و در صندوق عقب اتومبیلش در میان سایر آشغال‌ها انداخت... دخترم مرجان از دیدن این منظره به شدت ناراحت و متأثر شد و به او گفت: چگونه آنچه را که پدرم با صرف وقت بسیار و تلاش فراوان این کتاب را ترجمه کرده است، اینگونه ضایع می‌کنی؟ مصباح در جواب گفت که این مطالب حاصل کار و یافتهٔ دکتر داودی نیست بلکه آنها را از قرآن دزدیده است.

هشت سال پس از مفقودی دکتر داودی، محقق جوان ایرج قانونی که او نیز کتاب‌هایی در رشتهٔ فلسفه ترجمه و تألیف نموده به من خبر داد که کتاب روح فلسفه در قرون وسطی که از آثار ترجمه‌ای دکتر داودی است به چاپ رسیده و در کتابفروشی‌های مقابل دانشگاه تهران به فروش می‌رسد. از شنیدن این مطلب غرق تعجب شدم. چند روز بعد آقای قانونی یک نسخه از آن کتاب را به همراه یک مجلهٔ به نام کیهان فرهنگی برای من آورد. در مجلهٔ کیهان فرهنگی تحت عنوان: "نگاهی به کتاب‌های تازه"، چند ستون را به نقد این کتاب اختصاص داده بود. مشخصات کتاب این بود: مؤلف کتاب اتین ژیلسون فرانسوی، ترجمه ع. داودی به اهتمام دکتر لاجوردی. ناشر مؤسسهٔ

### دکتر داودی و همسرشان

تعدادی از اولیای کشور که معمم بودند در دفترش حضور داشتند. به دیدن ما خطاب به ایشان گفت که من می‌خواهم پذیرای خانواده دکتر داودی باشم. شما مرخص هستید. من ضمن ابراز تشکر از وی به او گفتم که شما در چاپ این کتاب، متحمل زحمات زیادی شدید. او در پاسخ به من گفت که من قصد داشتم این کتاب



را به انگلیسی ترجمه کنم. به قدری جملات این کتاب زیبا و فلسفی بود که از کار خودم، خجالت کشیدم. چاپ این کتاب به اهتمام دکتر محمود بروجردی است که ایشان وزیر ارشاد دولت جمهوری اسلامی و نیز داماد امام خمینی است.

برای قدردانی از مساعی دکتر بروجردی به نزد وی رفتم. دفتر او در خیابان یوسف‌آباد و مملو از کتاب‌های زیادی بود. از او برای انتشار کتاب تشکر کردم. دکتر بروجردی گفت: ایداً تشکر لازم نیست. من منتی بر شما ندارم بلکه کاری که کرده‌ام خدمت به فرهنگ ایران بوده است. از ایشان پرسیدم چگونه به این کتاب دست یافته است. زیرا نسخه‌ای را که در خانه مصادره شده ما موجود بود مصباح با خود برده بود. دکتر بروجردی گفت که دکتر داودی پیش از مفقود شدنش، نسخه‌ای از این کتاب را به چاپخانه دانشگاه برای انتشار داده بود.

مطالعات و تحقیقات فرهنگی و شرکت انتشارات علمی و فرهنگی سال ۱۳۶۶، ۳۰۰۰ نسخه در ۶۹۶ صفحه.

منتقد کتاب در بخش از نقد کتاب مذکور، ضمن توضیح و تشریح کتاب چنین نوشته بود: «ترجمه بسیار استادانه و کم نظیر کتاب که با نثری دقیق و فصیح به زبان

پارسی درآمده است، به خوبی مبین تسلط و تبخیر مترجم به کار خود بوده و در برابرگذاری اصطلاحات و نگارش جملات نهایت زیبایی و دقت و سلیقه را به کار برده است. طبع نفیس و تحسین برانگیز کتاب به صورت کنونی مرهون حوصله و زحمات توانفرسای فاضل خبیر و اندیشمند و مترجم بصیر و عالیقدر آقای بهاء‌الدین خرمشاهی است که در غیاب مترجم بر تمامی مراحل طبع و انتشار آن از ابتدا که متن مسوده‌ای بیش نبوده تا آخرین مراحل، احاطه و اشراف داشته و با دقت و امانت و حوصله کم نظیری کاستی‌های کتاب را اعم از ویراستاری و تهیه فهرست‌های گوناگون و غلط‌گیری نمونه‌های چاپی و... تدارک دیده‌اند. اجرشان مشکور و ماجور باد».

پس از دیدن کتاب به همراه دخترم مرجان به دفتر کار آقای بهاء‌الدین خرمشاهی که رئیس گروه فلسفه دانشگاه تهران بود رفتیم. در آن روز

بعدها آگاه شدم دکتر عبدالکریم سروش با چاپ این کتاب به دلیل بهائی بودن مترجم آن، دکتر داودی، مخالفت می‌ورزید. پس از هشت سال از مفقودی دکتر داودی سرانجام کتاب به چاپ رسید. این کتاب از سوی بنیاد فرهنگی دانشگاه به عنوان بهترین کتاب انتخاب گردید و برنده بیست سکه بهار آزادی شد ولی البته این جایزه هرگز به دست من نرسید.

در انجمن فرهنگ و هنر ایران که بوسیله بهائیان هر ساله در چند کشور از جهان برگزار می‌گردد، در سال ۲۰۰۰ در لندگ در سوئیس به بزرگداشت خدمات استاد بزرگوار جناب دکتر علی‌مراد داودی اختصاص داده شد که ضمن ۵ روز کنفرانس، استادان و دانشمندان به بحث و بررسی آثار و احوال این مرد بی‌همتای دوران پرداختند.

زمانی که دکتر داودی منشی محفل روحانی ملی ایران بودند، خبر خراب کردن بیت حضرت باب در شهر شیراز به گوش بهائیان رسید. دکتر داودی به شیراز سفر نمود و در نهایت تأسف مشاهده نمود که بیت مبارک را ویران کرده‌اند. به تهران بازگشت. به من گفت: ملیحه من به خرابه‌های بیت مبارک رفتم و در مرتفع‌ترین نقطه خرابه‌ها نشستم و مناجات خواندم و سه خواهش از حضرت باب کردم: اول، خونم مانند خون حضرت باب به زمین ریخته شود. دوم، تنها خانه‌ای که در این جهان دارم مانند بیت مبارک حضرت باب خراب شود. سوم، همسرم محتاج احدی نشود. خطاب به وی گفتم: علی جان من پس از تو چه کنم؟

تو که درخواست خرابی خانه‌ات را هم کرده‌ای؟! فرمود: تقاضای سوم من این بود که تو به کسی محتاج نشوی.

من در طول سال‌هایی که بعد از او زیسته‌ام، این معجزه را به چشم خود به روشنی دیدم که یک وکیل بهائی، وکالتی تحت عنوان امین موقت اموال دکتر داودی با رعایت کلیه امور قانونی برای من تنظیم نمود. کتاب‌هایی که دکتر داودی ترجمه و تألیف کرده بود، بارها تجدید چاپ گردید و ده درصد از فروش کتاب‌های او، به عنوان حق امتیاز مؤلف که حال من وکالت از طرف او را داشتیم، به بنده تعلق می‌گرفت.

\*

دو سه سال بعد از مفقود شدن دکتر داودی، از طرف دادستانی به من چندین بار تلفن کردند که باید خانه را تخلیه کنیم چون مصادره شده است. در همین اوقات می‌دیدم که چند نفر شب‌ها روی دیوارهای کوتاه خانه ما در خیابان دکتر فاطمی راه می‌روند که مایه ترس و وحشت ما می‌شد. تلفن‌های تهدیدآمیز هم به خانه ما می‌شد و ما را تهدید می‌کردند که اگر به اعتقادات خود پابرجا باشیم، به من و فرزندانم یعنی مرجان و فریبرز پسر کوچک‌ترم صدمه خواهند رسانید و یا ممکن است ایشان را بدزدند. همین تهدیدها باعث ترس و وحشت من و فرزندانم می‌گردید تا بدانجا که ادامه زندگی در آن خانه برای ما غیرممکن شد.

به پیشنهاد برادرم به خانه ایشان در خیابان ملا صدرا در ونک نقل مکان کردیم. مدت کوتاهی بعد پسر که پانزده سال بیشتر نداشت

از ایران خارج شد و به افریقا نزد دختر بزرگم زهره رفت. یک سال در خانه برادرم درونک زندگی کردم. یک روز ساعت ۱۱ صبح یک پاسدار به خانه آمد. در این اوان دخترم ازدواج کرده و من تنها زندگی می‌کردم. پاسدار به من مجوز دادستانی خود را نشان داد. وی پیش تر هم چندین بار به خانه من مراجعه کرده بود ولی من در خانه نبودم. در همان روز دخترم مرجان قرار بود که برای ناهار به نزد من بیاید. من خود را آماده پذیرایی از او کرده بودم.

پاسدار خانه را جستجو کرد. آلبوم‌های عکس را می‌دید و به اطاق‌های مختلف سر می‌کشید. در آن هنگام برادرم به همراه خانواده‌اش در امریکا اقامت داشت. پاسدار به اطاق برادرم رفت. چشمش به قرآنی افتاد که در بالای تخت خواب برادرم قرار داشت. از من پرسید: مگر شما به قرآن معتقدید؟ گفتم البته که اعتقاد داریم. ما از روی وعده‌های قرآن به دیانت بهائی ایمان آوردیم. به او گفتم که برادرم مسلمان است. به شنیدن این سخنان پاسدار بسیار برآشفته گردید و گفت: پس تو خودت بهائی شدی؟ گفتم: بله همین‌طور است. گفت: پس تو مرتد هستی. در این وقت دخترم مرجان وارد خانه شد. پاسدار از من دفتر تلفن ما را خواست. به او گفتم: صبر کن تا بیاورم. دفتر تلفن را با خود به دستشویی بردم و صفحات آن را کندم و ریز ریز کرده و در توالی انداختم و سیفون را کشیدم. چون می‌دانستم که قصدش پیدا کردن شماره و نشانی‌های خانه‌های سایر بهائیان است تا به سراغ آنها رفته و برایشان دردسر درست کند.

پاسدار با خشونت به مرجان اظهار داشت که قتل مادر تو واجب است چون مرتد است. به ما تکلیف کرد که خانه برادرم را باید ترک کنیم. ساک کوچکی از وسایل اولیه را جمع کرده و از خانه بیرون آمدم. از این جا سرگردانی من آغاز گردید. به ناچار به خانه دخترم مرجان رفتم. دوسه ماه بعد به اتفاق مرجان به دادستانی مراجعه کردیم که در خانه برادرم را باز کنند تا مقداری لباس برداریم. مصباح مأمور دادستانی با ما به خانه برادرم آمد و مقداری لباس برداشتیم. بعد ما را به خانه خودمان در خیابان دکتر فاطمی برد. قصدش این بود که خانه ما را ببیند. وقتی که به خانه خود رسیدیم با تعجب پرسید: خانه دکتر داودی منشی محفل ملی بهائی‌ها، همین است؟ گفتم: بله... همین است. مرجان دخترم اضافه کرد: پدرم دزد نبود. نگاهی به کتاب‌های دکتر داودی انداخت. لازم به ذکر است که دکتر داودی کتابخانه معظم و مفصلی داشت و انواع کتاب‌های بهائی و غیر بهائی در آن وجود داشت.

سه روز پیش از مفقود شدنش دکتر داودی، روزی به من گفت که به دلم گذشته است که مرا همین روزها خواهند گرفت. لذا به دو نفر از شاگردانش تلفن کرد که به خانه ما بیایند و کتاب‌ها را به جای امنی انتقال دهند که مورد استفاده جوانان بهائی قرار گیرد.

وقتی که مصباح کتابخانه همسرم را واری می‌کرد، کتاب‌های دانشگاهی و تحقیقی را در قفسه‌ها مشاهده نمود. در ضمن چشمش به یک جلد کلام‌الله مجید افتاد. پاسداری که به همراه ما آمده بود، خطاب به مصباح گفت:

آقای مصباح یک قهرآن هم در کتابخانه هست. مصباح در پاسخ گفت: بله... دکتر داودی از همین کتاب قهرآن مطالب را می‌دزیده و آن همه کتاب می‌نوشته... در این جا بود که ساک آماده دکتر داودی را دید. بعد ما را سوار ماشین کرده و به حوالی خانه مرجان رفت و ما را پیاده نمود. ما با تاكسی به خانه دخترم مراجعت کردیم.

روزی از مهندس محبوبی شنیدم که اظهار داشت از همسایگان خانه ما در خیابان دکتر فاطمی شنیده که خانه ما را خراب کرده‌اند. بسیار ناراحت و پریشان حال شدم چون به هر حال امید مختصری در دل داشتم که شاید مرآت اسلامی شامل حال من گردد و اجازه دهند که در خانه و آشیانه خود زندگی کنم. به همراه ژاله خانم صادق‌زاده به خانه‌مان در خیابان دکتر فاطمی رفتیم. دیدم که اثری از خانه نیست و تپه‌ای از خاک برجای گذاشته‌اند.

خانه ما دو طبقه بود و در سبز بزرگی داشت. به محض این که جلو خانه رسیدیم، در خانه جلوی پای ما افتاد. لوستر بزرگ هال را مشاهده نمودم که در میان خاک و خرابه‌های خانه واژگون افتاده است. حالم بسیار دگرگون شد. مردی که خانه را خراب کرده بود و اتفاقاً در همان حوالی راه می‌رفت به دیدن ما جلو آمده و گفت: خانم مرا نفرین نکنید. چهار فرزند دارم. همسرم زیر دستگاه دیالیز است. من جزو چهار نفری بودم که مأمور خراب کردن این خانه بودم. از همسایه‌ها شنیدیم که صاحبان این خانه افراد بسیار خوبی بودند و خراب کردن این

خانه، گناه بزرگی است. مرا ببخش! به او گفتم چطور تو را ببخشم؟ این خانه تنها اندوخته من بود و به بهای جوانی من بود. خشت‌های این خانه با هزاران امید و آرزو و وام بانک ساخته شده بود. این خانه تنها دارایی من بود...

آن شب بر من بسیار بد و سخت گذشت. آرامش نداشتم... خاطرات گذشته... یادگارهای عزیزی که از این خانه داشتم را در میان سنگ و آجرهای خراب شده خانه، ویران و ضایع می‌دیدم.

فردای آن روز آقای حسن محبوبی که از اعضای محفل روحانی ایران بود و بعداً در یک حادثه ساختگی تصادف اتومبیل کشته شد، به من تلفن کرد و گفت که دیشب خواب دکتر داودی را دیدم که به من می‌گفت حالی از همسر من بپرسید! من هم ماجرای خرابی خانه را برایش تعریف کردم.

از جمله افرادی که به من بی‌نهایت کمک و محبت کردند جناب حسن محبوبی، چنگیز فنائیان، ریاض سبحانی، شهید فرید بهمردی، خانم رزیتا محبوبی، خانم ژاله صادق‌زاده، خانم نجمی روحانی، خانم پروین روشنی، خانم ملوک خادم، آقای مهندس سهیل محبوبی، خانواده دکتر قدیریان، خانم پریش شیرفر،... و چند نفر دیگر بودند.

حدود یک سال در خانه دخترم زندگی کردم و بعد دوست عزیز جناب محبوبی یک طبقه از خانه‌اش را در شمال تهران در اختیار من گذاشت و مدت ۱۱ سال در آن جا زندگی کردم تا به کانادا آمدم. ■

بقیه در شماره بعد



# تاریخ دیانت بهائی در طهران

## بخش پنجم - واپسین سال‌های دوره حضرت بهاء الله

نوشته مؤثران مؤمن  
ترجمه کیومرث مظلوم

### رشد جامعه بهائی

با همه سرکوبی‌ها، آزارها و ستم‌هایی که بر بهائیان طهران وارد آمد، تعداد کسانی که در این شهر به قتل رسیدند یا در زندان جان دادند انگشت شمار بود. بسیاری از اعدام‌ها یا مرگ در زندان، مربوط به بهائیان بود که در نقاط دیگر مملکت دستگیر شده بودند و برای اخذ تصمیم در باره سرنوشت آنان به طهران فرستاده شده بودند. از مشهورترین بهائیان غیر طهرانی که در طهران کشته شدند یکی آقا بزرگ بدیع حامل لوح سلطان بود (ژوئیه ۱۸۶۹) و دیگری ملا علی جان ماهفروزی (ژوئن ۱۸۸۳). بهائیان که در زندان جان سپردند یا در زندان کشته شدند عبارت بودند از آقا حسین قمی (۱۸۶۱)، شیخ ابوتراب اشتیاردی (۱۸۶۲/۱۲۷۹)، پهلوان رضا و آقا محمد ابراهیم حمّامی از خراسان (۱۸۶۲/۱۲۷۹)، ملا علی رضا از نجف آباد اصفهان (۱۸۶۴)، ملا جعفر از جاسب نزدیک کاشان (حدود ۱۸۶۶)، آقا نجف علی از زنجان (۱۸۶۶/۱۲۸۳)، آقا نجف عسگر صاحب از

زنجان (۱۸۶۸/۱۲۸۵) و میرزا محمد رضا مؤتمن الملک از مشهد (۱۸۹۰).

با وجود سرکوبی‌ها و ظلم‌ها و وقفه‌های موقت در پیشرفت، بر تعداد بهائیان طهران، خواه با کوچ از نقاط دیگر به پایتخت و خواه با گرویدن افراد جدید به این دیانت، افزوده می‌شد. بهائیان معروف و برجسته‌ای که در طهران مقیم گردیدند عبارت بودند از ابن ابهر، ابن اصدق، حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی، آقا جمال بروجردی و نبیل قائمی. از میان افراد دیگری که به طهران کوچ کردند می‌توان از این بهائیان نام برد: میرزا مؤمن عطّار کاشانی و همسرش آغا بیگم عرب که یکی از زنان بسیار فعال طهران در کمک به زندانیان بهائی و دادخواهی از مقامات دولتی بود،<sup>۱۶</sup> سید عبدالحسن اصفهانی (مشهور به آقا سید میرزا، جد خانواده سیحون) که دارای تحصیلات مدرسه‌ای بود و به رشت رفت و در آنجا توسط عندلیب ایمان آورد،<sup>۱۷</sup> و ناظم الحکما لاهیجانی (فرزند او شعاع الله علایی در زمان رضا شاه

رئیس دارایی ارتش یا به اصطلاح آن زمان مالیه قشون شد و در عین حال عضو محفل روحانی ملی بهائیان ایران بود و سپس به مقام ایادی امرالله ارتقاء یافت).

بهائی دیگری که به طهران کوچ کرد مسگری بود اهل کاشان به نام عمو علی عسکر (درگذشت در ۱۳۲۶/۱۹۰۸). او با افراد بی کس و غریبه و کسانی که دچار ناکامی و شوربختی می شدند طرح دوستی می ریخت و آنها را به دیانت بهائی هدایت می کرد. راه دیگر بسیار موفقیت آمیز او در تبلیغ امر مبارک فروشندهگی پارچه و اشیاء کوچک از راه دوره گردی در روستاها و دهکده های شمال طهران بود. گفته می شود که مجموعاً حدود ۴۰۰ خانواده توسط او به دیانت بهائی ایمان آوردند. شهرت عمو علی عسکر که به گوش شاهزاده کامران میرزا حاکم طهران رسید به کُنت دو مونت فورث Comte de Monteforte، رئیس ایتالیایی نظمیه، دستور دستگیری او را داد. نامبرده افراد خود را به خانه بهائیان در محله شاه عبدالعظیم اعزام نمود و بسیاری از بهائیان آن محله را دستگیر و زندانی نمود. پس از مدتی که این بهائیان را کتک زدند و شکنجه نمودند آنان را رها ساختند.<sup>۱۱۸</sup>

بهائی دیگری که به طهران آمد مشهدی علی قهوه چی بود که در جاده طهران به قزوین قهوه خانه داشت. او با بیشتر کسانی که به قهوه خانه او می رفتند در باره دیانت بهائی گفتگو می کرد و آنان را به دیانت جدید هدایت می نمود. در اواخر، کسب و کار او از رونق افتاد و به طهران آمد و توسط نعمت علانی در انبار

غله دولتی به مدیریت گماشته شد. گفته می شود که وی در محل کار خود حدود صد نفر را به دیانت بهائی هدایت کرده بود.

غیر از افرادی که به پایتخت کوچ کردند، عده ای هم در این شهر تصدیق امر مبارک را نمودند و به جامعه بهائی پیوستند. از جمله این نو بهائیان عبارت بودند از حاجی عبدالقاسم دبّاغ کاشانی (درگذشت در ۱۳۵۱/۱۹۳۲) که منزل او در سرقبرآقا مرکزی برای گردهم آیی های بهائی و خانه ای برای مبلغان و مشوقان بهائی شده بود و به این علت مورد هجوم دشمنان واقع می گردید؛<sup>۱۲۰</sup> عبدالکریم اشراق (-۱۸۷۳) که پیشه او خیاطی بود و بوسیله همکار خیاط خود تقی مرشدزاده و میرزا حسن ادیب به دیانت بهائی ایمان آورد و مغازه خیاطی او در خیابان لاله زار محلی برای تجمع بهائیان شده بود و روش او در تبلیغ حتی علمای مسلمان را به شگفتی و امیداشت؛<sup>۱۲۱</sup> و محمد ایمن (۱۹۲۹- حدود ۱۸۵۹) که در روستای مجیدآباد کشاورزی داشت و در آنجا بوسیله میرزا اشرف کندی ایمان آورد.<sup>۱۲۲</sup>

یکی دیگر از نو بهائیان طهران که در این دوره نقش مهمی در برقراری رابطه بین بهائیان ایران و حضرت بهاء الله به عهده گرفت آقا علی حیدر شیروانی بود. وی از سید عبدالکریم اردوبادی پیروی می کرد که در منطقه اردوباد قفقاز در باره ظهور مهدی موعود سخن می گفت. آقا علی حیدر از قفقاز به طهران کوچ کرد و در طبقه بالای سرای حاجب الدوله زندگی می نمود و کارش وام دادن به قماربازان بود. چون وی شهروند روسیه بود قماربازان از او

علی حیدر در جامعه بهائی ادامه دهد اما موفقیتی چندان چشم‌گیر حاصل نگردید.<sup>۱۲۳</sup>



شخصیت دیگری که در طهران در سایه دیانت بهائی در آمد موسیقی دان معروف میرزا عبدالله (عکس رویرو، درگذشت در ۱۹۱۸)

فرزند آقا علی اکبر فراهانی بود. او و پدرش از کسانی هستند که موسیقی سنتی ایران را زنده نمودند. اهمیت میرزا عبدالله بویژه از این نظر است که وی ردیف موسیقی ایرانی را منظم و مرتب کرد و آن را در "هفت دستگاه" تنظیم نمود که هم اکنون اساس موسیقی ایرانی است و در همه جا تدریس می‌گردد. پس از تنظیم موسیقی توسط میرزا عبدالله، با نواختن ردیف‌های او آن را با خط موسیقی ثبت نمودند در حالی که پیش از آن خط موسیقی در کار نبود و آهنگ‌های موسیقی ایرانی را سینه به سینه فرا می‌گرفتند. میرزا عبدالله در دربار ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه از نوازندگان بود. وی تار، بویژه سه‌تار را بسیار خوش می‌نواخت و برخلاف استادان دیگر موسیقی زمان خود، از حسادت‌ها برکنار بود و آنچه را که می‌دانست در طبق اخلاص می‌گذاشت و به شاگردان خود تعلیم می‌داد. چگونگی گرویدن میرزا عبدالله به دیانت بهائی معلوم نیست ولی دکتر یونس خان افروخته می‌نویسد که وی در دوران جوانی به این امر ایمان آورده بود. میرزا عبدالله یکی از کسانی بود که موجب هدایت صدرالصدور همدانی به دیانت حضرت بهاء الله گردید (به بخش هشتم این مقاله

حساب می‌بردند و جرأت عدم پرداخت را به خود نمی‌دادند. حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی با وی آشنا شد و در حدود سال ۱۸۸۴ او را به دیانت بهائی هدایت نمود. علی حیدر شیروانی توانست مرکز روابط و مکاتبات مابین بهائیان ایران و حضرت بهاء الله شود زیرا چون وی شهروند روسیه بود دولت ایران به خود اجازه باز کردن پاکت‌های پستی و دخالت در مکاتبات او را نمی‌داد. اما هنگامی که تعداد این مکاتبات افزایش یافت و به حدود ۱۵۰-۱۰۰ پاکت در هر ماه رسید چون ممکن بود موجب برانگیختن سوء ظن مقامات دولتی شود، حاجی امین ۶۰۰-۷۰۰ تومان از حقوق الله را در حدود سال ۱۸۸۷ به او وام داد تا به کار تجارت بپردازد. علی حیدر در بازرگانی موفقیت فوق‌العاده‌ای کسب کرد تا جایی که مرتباً در امور بازرگانی مورد مشورت دولت ایران و سفارت روسیه قرار می‌گرفت. وی با خانواده افغان رابطه بازرگانی برقرار کرد و با اقدام و درخواست او حاجی میرزا محمد تقی افغان در یزد نماینده بازرگانی (وکیل التجار) روسیه شد. علی حیدر در سال ۱۸۹۲، مدت کوتاهی پس از صعود حضرت بهاء الله، درگذشت. پس از وفات او، سه تن از بهائیان طهران، میرزا محمد افغان، میرزا حسن ادیب طالقانی و آقا حسین علی نور اصفهانی هر یک مقداری سرمایه برای تأسیس شرکتی به نام برادر همسر علی حیدر، که مشهدی عبدالله بیگ قوام‌التجار شیروانی نام داشت و او نیز شهروند روسیه بود، گذاشتند تا بتواند به خدمت

مراجعه شود).<sup>۱۲۴</sup>

کرد که دستگیرشدگان "بابی" هستند و در پی توطئه علیه شاه بوده‌اند. و برای اینکه به این ادعای خود ظاهری فریبنده دهد اقدام به دستگیری دو تن از بهائیان برجسته یعنی حاجی آخوند و حاجی ابوالحسن امین نمود و آنها را نیز روانه زندان کرد. کامران میرزا صادقانه قبول داشت که از دو بهائی دستگیر شده هیچ‌گونه خطایی سرزده بود و دستگیری آنها به علت ملاحظات سیاسی بوده است.<sup>۱۲۵</sup>

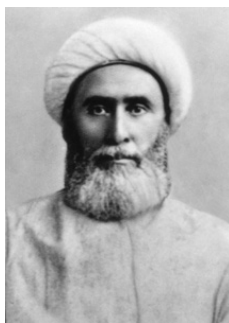
از طرف دیگر، فرّاشان کامران میرزا هر شخص ثروتمندی که پشتیبان با قدرتی نداشت را متهم به "بابی" بودن کردند و از آنها برای آنکه دستگیر نشوند پول اخاذی می‌نمودند.<sup>۱۲۶</sup> باری، در ماه ژوئن زندانیان را به قزوین منتقل کردند.

بهائیان طهران از این رویدادها هراسناک گردیدند زیرا ممکن بود هرکس را که بابی معرفی بود دستگیر کنند و در این هنگام عده‌ای از بهائیان نام‌دار مانند نبیل اکبرقائنی، جمال بروجردی، ابوالفضل گلپایگانی، علی‌محمد ورقا، ابن ابهر و میرزا اسدالله اصفهانی در طهران بودند. با همه احتیاط‌هایی که به عمل آمد، ابن ابهر نیز در این میان دستگیر گردید و به زندان انبار برده شد. زندانیان قزوین را پس از حدود ۲۰ ماه به طهران بازگرداندند و در ۲۶ دسامبر ۱۸۹۲ (۶ جمادی الثانی ۱۳۱۰) بهائیان طهران توانستند آزادی حاجی آخوند را نیز مانند زندانیان سیاسی، خریداری نمایند. از زندانیان قزوین تنها دو نفر در زندان باقی ماندند. این دو نفر یکی میرزا رضا کرمانی بود که بعداً ناصرالدین شاه را

نظر به اینکه بسیاری از پناهندگان بهائی دارای مهارت‌های شغلی و تجربه‌های کاری بودند، با پشتیبانی سایر بهائیان توانستند به صنعت و کسب و کار خود رونق بخشند و این باعث شد که در دوره حضرت عبدالبهاء تدریجاً وضع مالی جامعه بهائیان پایتخت بهبودی یابد.

### دستگیری‌های سال ۱۸۹۱-۱۸۹۲

با شروع دهه سال‌های ۱۸۹۰، موجی از نارضایتی‌های مردم از حکومت ناصرالدین شاه و بویژه از اینکه وی برای سفرهای پر تجمل خود به اروپا کشور را به زیر وام قدرت‌های بیگانه برده بود، برخاست. روزنامه *قانون* که میرزا ملکم خان در لندن چاپ می‌کرد و در سطح وسیع در طهران منتشر می‌شد از لزوم اصلاحات دم می‌زد. در این میان شاه تصمیم گرفت که در برابر اصلاح‌گران با شدت وارد عمل شود و دستور دستگیری سید جمال‌الدین اسدآبادی را، که یکی از مهره‌های اصلی اصلاحات بود، داد. اما سید جمال‌الدین در حرم شاه عبدالعظیم متحصّن شد و سرانجام در فوریه ۱۸۹۱ از کشور اخراج گردید. بعد از این جریان، در ۲۶ آوریل ۱۸۹۱ کامران میرزا، حاکم طهران، علیه تمام کسانی که حامی روزنامه *قانون* بودند و در انتشار آن دست داشتند شروع به اقدام کرد و حدود چهل نفر را در طهران دستگیر و زندانی نمود. برای احتراز از خشم عموم از دستگیری این تعداد زیاد از اشخاص معتبر و سرشناس، کامران میرزا اعلام



پرداخت این وجه که اساس آن اخاذی بود منع فرمودند و بیان داشتند که برآوردن چنین درخواستی مسئولان امور را تشویق به دستگیری افراد بیشتری خواهد کرد. فاطمه سلطان ناگزیر در پی دادخواهی مستقیم از ناصرالدین شاه برآمد ولی چون ملازمان سلطنتی مانع از دادن

چنین درخواستی بودند این خانم در برابر کالسکه شاه کفش‌ها را از پا در آورد و با وجود نعره‌های ترسناک فرّاشان دوید و خود را به زیر کالسکه شاه انداخت. هنگامی که شاه از او، که هنوز در زیر کالسکه بود، پرسید که چرا به چنین عمل خطرناکی دست زده است وی از شاه رهایی "برادرش" ابن ابهر را خواستار شد. در نتیجه، پس از اقدامات شجاعانه این خانم و کوشش‌های سایر بهائیان ابن ابهر بعد از تقریباً چهار سال از زندان رهایی یافت.<sup>۱۲۸</sup>

دستگیری‌های ۱۸۹۱ در طهران برای بهائیان یزد عواقب ناگواری از پی آورد. زیرا یکی از دستگیر شدگان سیاسی در این رویداد، حاجی سیّاح بود که برای سرنگونی ناصرالدین شاه و نشانیدن ظلّ السلطان بجای او بر تخت پادشاهی توطئه می‌کرده است. موقعی که ظلّ السلطان از دستگیر شدن همکار و سرسپرده خود اطلاع یافت از اینکه ممکن بود حاجی سیّاح نقشه‌های این توطئه را فاش سازد هراسناک شد و برای آنکه توجه را بجای دیگری معطوف دارد با سرعت اقدام به سرکوبی بهائیان یزد نمود که منجر به شهادت هفت تن از آنان گردید.

به قتل رساند، و دیگری حاجی امین که کامران میرزا او را به این امید که بتواند بر حقوق الله، که حاجی امین مسؤل آن بود، دست یازی کند نگاه داشت. این دو نفر را به زندان انبار منتقل کردند. حاجی امین سه ماه دیگر در زندان ماند تا آنکه بهائیان موفق شدند عده‌ای از افراد سرشناس

را واسطه قرار دهند و او را از زندان بیرون آورند.<sup>۱۲۷</sup>

ابن ابهر (عکس بالا) به مدّت چهار سال، از ۱۸۹۱ تا ۱۸۹۴ در زندان ماند و در مورد ایشان نیز برای بار دیگر زنان بهائی برای خدمت به او به حرکت درآمدند. فاطمه سلطان وانمود کرد که خواهر او است و همراه با زنان دیگر نوبت گذاشتند که هر روز از خانه میرزا فرج برای وی غذا ببرند و نیازهای دیگر از قبیل شستن لباس‌های او را برآورند. زنانی که در این خدمت شریک بودند از جمله عبارت بودند از: آغا بیگم عرب همسر میرزا مؤمن کاشانی، همسر آقا محمد حسین خزینه، همسر کربلایی ابراهیم بانکی و همسر منشی باشی. ابن ابهر توسط این زنان پیام‌ها و حتّی برخی از نوشته‌های خود را پنهانی به خارج از زندان می‌فرستاد. چون از راه‌های معمولی امکان دادخواهی از کامران میرزا وجود نداشت، فاطمه سلطان در برابر کالسکه او ایستاد و او را وادار کرد که متوقّف شود و به سخنانش در باره ابن ابهر گوش فرادهد. کامران میرزا پاسخ داد که خلاصی او از زندان مستلزم پرداخت هزار تومان است ولی حضرت عبدالبهاء بهائیان را از

## گرویدن یهودیان طهران به دیانت بهائی

چنانکه در بخش اول ذکر گردید در سال ۱۸۶۱ حکیم مسیح، یکی از پزشکان یهودی طهران، با هدایت ملا صادق مقدس به دیانت بهائی ایمان آورد ولی ایمان او در آن وقت انگیزه‌ای برای گرایش افراد دیگری از یهودیان به آیین جدید نگردید. تا آنکه در حدود سال ۱۸۷۳/۱۲۹۰ میرزا ایوب حکیم، که پدرش نور محمود طیب محمد شاه بود،<sup>۱۲۹</sup> بوسیله اسماعیل ذبیح کاشانی به دیانت بهائی گروید. با آنکه همه بستگان و دوستان او شدیداً با روی آوردن وی به دیانت جدید مخالفت کردند و سعی در انصرافش نمودند ولی ایمان وی متزلزل نگردید چنانکه بار سفر بست و برای زیارت حضرت بهاء الله به عکا رفت و نیز موفق به تبلیغ دو تن از برادران خود شد.<sup>۱۳۰</sup> پدر او حکیم نور محمود (که یکی از فرزندان حکیم هارون کاشانی بود) هیچ‌گاه بهائی نشد اما همیشه با احترام زیاد در باره آیین جدید سخن می‌گفت و حتی در یک مورد از وی خواسته شد در بین بهائیان طهران در باره جانشینی حضرت بهاء الله داوری نماید (به بخش ششم مراجعه شود).<sup>۱۳۱</sup>

بعد در یکی از جلسه‌های تبلیغی که در خانه این پسر و پدر برگزار شد و در آن حکیم آقا جان همدانی صحبت می‌کرد، در حدود سال ۱۸۸۰ میرزا ریحان ریحانی (۱۹۴۹- ۱۲۷۸/۱۸۶۱، با نام اصلی یهودی رثوبن که به ریحان آشور شیرازی نیز معروف بود) بهائی شد. گرچه وی در پنج سال بعد هنوز در انتخاب خود مردد بود اما سرانجام به سرمنزل ایمان و ایقان کامل واصل گردید.<sup>۱۳۲</sup> در تاریخچه

یهودیانی که در طهران به دیانت بهائی ایمان آوردند نیز از خاخامی به اسم ملا باخاج نام برده می‌شود که در سفارت انگلیس مترجم بود و جناب طاهره را در همدان ملاقات کرده و بابتی و سپس بهائی شد اما ایمان خود را از دیگران مخفی نگاه می‌داشت و در جامعه یهودیان همچنان به پیشوایی دینی ادامه می‌داد، ولی فرزند او میرزا رحیم آشکارا بهائی بود.<sup>۱۳۳</sup> در این دوره در طهران، هیچ‌یک از این سه یا چهار نفر بهائی یهودی آشکارا ایمان خود را به دیانت بهائی ابراز نمی‌کرد.<sup>۱۳۴</sup>

با به طهران آمدن حاجی الیاهو، یکی از بهائیان یهودی کاشان که در سال ۱۸۸۰/۱۲۹۸ به عکا رفته و حضرت بهاء الله او را مأمور تبلیغ در میان یهودیان ایران کرده بودند، امر بهائی در بین یهودیان پایتخت به سرعت انتشار پیدا کرد. حاجی الیاهو ابتدا با نهایت احتیاط با معدودی از یهودیان گفتگو نمود اما بزودی طوفان شدیدی در برابر فعالیت‌های او بپاخواست. همین که وی به محله یهودی‌ها وارد می‌شد مردم به وی دشنام می‌دادند و اطفال را وادار می‌کردند که به او سنگ پرتاب کنند. روزی در خیابان به او حمله شد و به سختی مضروب گردید. شخصی خبر آن را به یکی از بستگان او به نام میرزا آقا جان گیلاوانی که بعداً مجذوب نامیده شد (درگذشت در ۱۹۲۰) و سیگار فروش بود رساند و او به سرعت به محل حادثه رفت و حاجی الیاهو را از مرگ نجات داد. میرزا آقا جان مجذوب، وی را به یکی از اطاق‌های خود، که در منزل تاجری شراب فروش به نام میرزا آقا جان بلبل (اشراقیان) واقع و



در اجاره او بود، برد. وقتی میرزا آقاخان بلبل متوجه شد که یک نفر از دین برگشته را به خانه او آورده‌اند خشمگین گردید و خواست که از آنجا بیرونش کنند. اما مجذوب به تدریج او را آرام کرد و متقاعدش نمود که با هم به سخنان حاجی الیاهو گوش فرا دهند. این دو نفر یهودی شیفته سخنان حاجی الیاهو شدند و از یکی از دانایان یهودی به نام میرزا ابراهیم خیاط خواستند که آنان را در گفتگو با مبلغ بهائی یاری دهد. سرانجام با کمک حاجی آخوند و نیر و سینا هر سه تن یهودی مذکور در جرگه پیروان حضرت بهاء‌الله درآمدند.<sup>۱۳۵</sup>

پس از آن سه نفر یهودی مذکور و حاجی الیاهو با هم برای تبلیغ دیانت بهائی بین یهودیان طهران گروهی تشکیل دادند. آنها که دریافته بودند گفتگو با افراد سالخورده بی نتیجه است نظر خود را متوجه جوانان یهودی نمودند و آنها را به گردهم‌آیی‌هایی که در خانه مجذوب دایر می‌شد دعوت نمودند. با تشکیل اینگونه جلسات، بزودی در محله یهودیان غوغایی برخاست. در یک مرحله جواهر خانم، همسر مجذوب (و دختر حکیم هاشم، پزشک دربار) را، که او نیز بهائی شده بود، ربودند و در زیر فشار قرار دادند تا به دیانت یهود بازگردد. حتی وی را از شوهرش کاملاً جدا کردند و فقط پس از دو سال به وی اجازه بازگشت به نزد همسرش دادند. مجذوب و همسرش ناگزیر گردیدند که محله یهودیان را ترک کنند و در نزدیکی دروازه قزوین، که در آنجا گروهی از بهائیان می‌زیستند، مسکن گزینند. تبلیغ جوانان یهودی همچنان ادامه یافت و مبلغانی چون

میرزا محمود فروغی و ملا محمد رضا یزدی نیز در این امر به‌یاری آمدند. گاهی این گردهم‌آیی‌های تبلیغی در خانه حاجی آخوند، که در نزدیکی محله یهودی‌ها واقع بود، برپا می‌شد. تعدادی از کسانی که با این اقدامات بهائی شدند عبارت بودند از: میرزا ارسطو حکیم (نوه حکیم مسیح نخستین بهائی یهودی)، عزیز الیاهو و عزیزالله عزیزی.<sup>۱۳۶</sup>

فرد دیگری از یهودیان که در سایه امر مبارک در آمد میرزا خلیل (ارجمند) بود. وی را هنگامی که یهودی بود به دنبال ازدواج در خفا با دختر عموی خود محترم خانم (دختر حکیم نور محمود) به زندان افکندنده بودند. میرزا ریحان ریحانی مذکور در زندان به دیدن او رفت و در حدود سال ۱۸۸۶ او را به دیانت بهائی هدایت نمود. میرزا خلیل در سال ۱۸۸۸ حضرت بهاء‌الله را در عکا زیارت نمود و در خانه خود را برای تشکیل جلسه‌های بهائی باز نمود و بعداً کتابی به عبری در اثبات امر مبارک تألیف کرد. میرزا خلیل نیز سرانجام ناگزیر گردید تغییر محل دهد و در ناحیه دروازه قزوین مسکن گزیند. وی در منزل جدید نیز به تشکیل جلسه‌های تبلیغی برای یهودیان جویای حقیقت ادامه داد. از جمله کسانی که در این جلسه‌ها با جویندگان گفتگو می‌کردند عبارت بودند از: علی محمد ورقا، حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی و شیخ محمد قائمی.<sup>۱۳۷</sup>

عزیزالله عزیزی در خاطرات خود تاریخ آمدن حاجی الیاهو به طهران و گرویدن موجی از یهودیان به آیین بهائی را در سال ۱۸۹۳ می‌داند اما دلایلی در دست است که نشان

می دهد این گرویدن‌ها پیش از سال ۱۸۹۳ رُخ داده بود. عزیزی در همان صفحه می نویسد که این واقعه در حدود ۶۰ سال پیش روی داد.<sup>۱۳۸</sup> گرچه مشخص نیست که نویسنده این مطلب را در چه زمانی نگاشته ولی از نظر آنکه که وی در مارس



علنی کند و حکمت هم چنین اقتضا می کرد. در هر خانواده‌ای اگر پدری مؤمن بود از پسرهای خود کتمان می کرد و اگر پسر ایمان داشت جرأت اظهار آن را به احدی از افراد خانواده و سایرین نداشت. بهائیان در اطاق در بسته به روی خود، مناجات می کردند و تنها خانواده‌ای که تمام افراد آن بهائی شده و دیگر از هم ترسی نداشتند خانواده جناب میرزا ابراهیم خیاط بود، معروف به میرزا ابراهیم سمسار... و اغلب هم محافل و مجالس بهائی در منزل او، برگزار می شد.<sup>۱۴۱</sup> بعداً نظر به اینکه تعداد این گردهم‌آیی‌ها در خانه میرزا ابراهیم خیاط افزایش پیدا کرد و هزینه آن برای آن خانواده سنگین بود، تصمیم گرفته شد که در خانه‌های دیگر نیز جلسه دایر گردد. عزیزالله عزیزی، با آنکه پدرش ملاً دانیال مخالف سرسخت دیانت بهائی بود، پیش از همه برای این منظور داوطلب گردید. منتها نقشه کشیدند که جلسه را در روز شنبه، هنگامی که سایر اعضای خانواده به کنیسه می رفتند، دایر نمایند. متأسفانه یکی از عمه‌ها بطور غیر منتظره به خانه برگشت و شاهد آن گردهم‌آیی شد. آنچه که در این میان برای او ضربه روحی بزرگی بود مشاهده دم کشیدن جای بر روی آتش در روز شنبه بود. با بازگشت دیگر اعضای خانواده از کنیسه جنجالی برپا گردید. سرانجام عزیزالله پدر خود را قانع کرد که برای کشف حقیقت با تشکیل یک جلسه مباحثه بین علما و دانیان یهودی و بهائیان موافقت نماید.<sup>۱۴۲</sup> جلسه مذکور در خانه ملاً

۱۹۵۰ درگذشته است لذا معلوم است که این رویداد بایستی پیش از سال ۱۸۹۰ اتفاق افتاده باشد. لُرد کرزن Lord Curzon (عکس بالا) ذکر از گرویدن ۱۵۰ نفر در سال ۱۸۸۹ نموده<sup>۱۳۹</sup> و میرزا نورالله، مسیحی یهودی که در استخدام "انجمن لندن برای انتشار مسیحیت بین یهودیان" London Society for Promoting Christianity among the Jews بود در مارس ۱۸۹۱ گزارش داد که در طهران تقریباً ۲۰۰ نفر یهودی بهائی شده‌اند.<sup>۱۴۰</sup> با در نظر گرفتن اطلاعات یاد شده و این واقعیت که حاجی الیاهو برای بار دوم در سال ۱۸۹۲ پیش از صعود حضرت بهاء‌الله به عکا رفته بود به نظر می رسد که آمدن وی به طهران و ایمان موجی از یهودیان پایتخت به آیین بهائی دیرتر از سال ۱۸۸۸ اتفاق نیفتاده باشد- حتی این احتمال هست که این واقعه چند سال پیش‌تر یعنی در سال ۱۸۸۳ روی داده است.

بسیاری از یهودیانی که در این دوران به دیانت بهائی می گرویدند اغلب ایمان خود را از دیگر یهودیان پنهان نگاه می داشتند. عزیزالله عزیزی در این باره چنین می نویسد:

«در آن زمان عموم بهائیان در خفا بودند و کسی را جرأت و جسارت نبود که اظهاری

دانیال برگزار شد. شش نفر عالم یهودی طرف مباحثه عبارت بودند از: ملا حسیم موریه، یکی از علمای طراز اول و نابینا که *تورات* و بسیاری از قسمت‌های تلمود را از حفظ داشت؛ ملا ابراهیم ربنو، که وی را مجتهد یهودیان می‌خواندند؛ ملا یعقوب بابایی و برادرش ایلیه صافان؛ ملا الازار حسیم؛ و صاحب‌خانه ملا دانیال. بهائیان طرف گفتگو شامل: میرزا حسن ادیب، حاجی مهدی ارجمند، سید حسن هاشمی‌زاده (متوجه)، حاجی آخوند، ابن اصدق و ابن ابهر بودند. البته افراد زیاد دیگری نیز حضور داشتند. نظر به اینکه از میان بهائیان حاجی مهدی ارجمند از آثار مقدس دیانت یهود بیش از همه آگاه بود به عنوان سخنگوی بهائیان برگزیده شد و قرار شد که مذاکرات نوشته شود.

حاجی مهدی ارجمند در آغاز بحث خود در پی اثبات این مسأله برآمد که حضرت موسی در *عهد عتیق* بشارت به ظهور پیامبری مانند خود در آینده داده است. پس از اثبات این مطلب وی ثابت کرد که حضرت مسیح، حضرت محمد، حضرت باب و حضرت بهاء‌الله نیز همگی دارای همان ویژگی‌های حضرت موسی بوده‌اند و بنا بر این آنان نیز فرستادگان راستین و برحق خداوند می‌باشند. متأسفانه به نظر می‌رسد که از طرف یهودیان هیچ‌گونه گزارشی از این جلسه به جا نمانده باشد ولی عزیزالله عزیزی با تأکید تصریح می‌کند که علمای یهود که در مباحثه مغلوب گردیدند چاره‌ای ندیدند جز آنکه در پایان بگویند دیانت یهودی دینانی است مناسب حال یهودیان و ملت‌های دیگر

هم برای خود دینانی دارند که از آن تبعیت می‌نمایند.<sup>۱۴۳</sup>

در حدود سال ۱۹۰۳ تعدادی از بهائیان یهودی‌نسب مانند میرزا آقاخان مجذوب را در یک آشوب ضد یهودی برپا شده بوسیله صدرالعلماء (که ازلی بود)، دستگیر نمودند.<sup>۱۴۴</sup> جالب توجه است بدانیم که چند سال بعد، در انقلاب مشروطیت، همین سید جعفر صدرالعلماء را یکی از اصلاح‌گران برجسته محسوب داشته‌اند. ■

### دنباله در شماره بعد

#### یادداشت‌ها

- ۱۱۶- فاضل مازندرانی، *ظهور الحق* (از این به بعد *ظهور الحق*)، ۳-۱۰۲: ۳، ۷۰-۴۶۹: ۶.  
 ۱۱۷- *ظهور الحق*، ۴۷۰: ۶.  
 ۱۱۸- *ظهور الحق*، ۷-۶۵۶: ۶، هاشمی‌زاده به نقل از اشراق‌خاوری، *محاضرات*، ۶-۱۱۲۱.  
 ۱۱۹- علانی، *حکایت*.  
 ۱۲۰- *ظهور الحق*، ۳-۴۷۲: ۶، ۹-۳۷۹: ۸ الف.  
 ۱۲۱- سلیمانی، *مصابیح هدایت*، ۳۱۷-۳۷۵: ۴.  
 ۱۲۲- *ظهور الحق*، ۴۷۰: ۶؛ Momen, *Ayman-Iman* Family 9-19.  
 ۱۲۳- میرزا حیدرعلی اصفهانی، *بهجت‌الصدور* (از این به بعد *بهجت‌الصدور*)، ۱۱-۲۰۹: *ظهور الحق* ۹-۴۶۸: ۶، ۴۳۰، ۸۰-۳۷۹: ۸ الف.  
 ۱۲۴- سیحون، "میرزا عبدالله"؛ Caton, "*Baha'i Influences on Mirza 'Abdu'llah*"؛ *خاطرات نه ساله*، ۲۶-۱۲۵.  
 ۱۲۵- سیاح، *خاطرات*، ۳۴۳، ۳۵۸، ۳۶۲، ۳۶۸؛ Momen, *Babi and Bahai Religions*, 355-6.  
 ۱۲۶- سیاح، *خاطرات*، ۳۵۲.  
 ۱۲۷- سیاح، *خاطرات*، ۴۳۰-۴۲۲.  
 ۱۲۸- *ظهور الحق*، ۹-۴۴۷: ۶.

۱۲۹- ضرابی، تاریخ کاشان، ۴۰۲.

۱۳۰- ظهور الحق، ۹-۴۶۸: ۶، ۷۰۸: ۸؛ میرزا حیدر

علی اصفهانی، شرح احوال ابوالفضل گلپایگانی، ۱۲۳-۶.

۱۳۱- بهجت الصدور، ۳۱-۳۲۶؛ ارجمند، چراغ پرفروغ، ۱۰ (از این به بعد چراغ پرفروغ).

۱۳۲- Rayhani in Amanat, *Negotiating Identities*

184-6؛ ظهور الحق، ۷۰۸: ۸.

۱۳۳- Rayhani in Amanat, *Negotiating Identities*,

182n؛ عزیزی، تاج وهاج، ۴۴.

۱۳۴- غیر از میرزا ایوب حکیم، میرزا ریحان ریحانی و ملاً باخاج باید از حکیم سلیمان فرزند حکیم مسیح، نخستین بهائی از جامعه یهود، نیز نام برد. وی ظاهر خاخامی و پیشوایی خود را در جامعه یهود حفظ کرد اما پسران او ارسطو حکیم و لطف الله حکیم بعداً بهائی شدند. لطف الله حکیم مدتی در انگلستان و سپس در ارض اقدس بسربرد و سرانجام به عضویت نخستین بیت عدل اعظم انتخاب گردید.

۱۳۵- عزیزی، تاج وهاج، ۳۱-۲۸؛ ظهور الحق، ۶: ۴۷۶؛ در باره مجذوب همچنین نگاه شود به ظهور الحق، ۴۴۴-۵: الف.

۱۳۶- عزیزی، تاج وهاج، ۲-۳۱؛ مجذوب، یادی از گذشته‌گان.

۱۳۷- عزیزی، تاج وهاج، ۴-۳۲؛ 11-206، 8-145

Rayhani in Amanat, *Negotiating Identities*؛

ناشناس، خانواده ارجمند؛ همچنین نگاه شود به چراغ پرفروغ، ۱۳-۱۲؛ ظهور الحق، ۶-۴۴۵: الف.

۱۳۸- عزیزی، تاج وهاج، ۲۸.

۱۳۹- Curzon, *Persia* 1:500.

۱۴۰- *Jewish Intelligencer*, 7 (August 1891) 118.

۱۴۱- عزیزی، تاج وهاج، ۳۹.

۱۴۲- عزیزی، تاج وهاج، ۴۳-۳۹.

۱۴۳- عزیزی، تاج وهاج، ۹-۴۳.

۱۴۴- Rayhani in Amanat, *Negotiating Identities*,

216-23.

### کتابشناسی

(در سیاهه زیر منبع هایی که مشخصات آنها در

شماره‌های پیش آمده تکرار نگردیده است)

### ۱- فارسی

- ارجمند، امیر. چراغ پرفروغ. اُنتاریو، کانادا: نشر خصوصی، ۲۰۰۲.

- افروخته، دکتر یونس. خاطرات ۹ ساله، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ ب.

- سیاح، حمید (ویرایشگر). خاطرات حاجی سیاح. تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۹/۱۹۸۰.

- سیحون، هوشنگ. میرزا عبدالله معلم بزرگ موسیقی.

پیام بهائی، شماره ۱۷۸ (سپتامبر ۱۹۹۴) صص ۳۶-۳۲.

- ضرابی، "عبدالرحیم کلاتر". تاریخ کاشان (بکوشش ایرج افشار). تهران: امیر کبیر، چاپ سوم ۲۵۳۶ شاهنشاهی/۱۹۷۷.

- عزیزی، عزیزالله. تاج وهاج. چاپ سوم. نیودهللی: مرآت ۱۳۲ بدیع/۱۹۹۴.

- علائی، قدسیه. حکایت مشهدی علی قهوه‌چی. پیام بهائی، شماره ۱۹۲ (نوامبر ۱۹۹۵) صص ۳۱-۳۰،

اقتباس از آهنگ بدیع، سال ۳۲، شماره ۳۴۵ (مرداد- شهریور ۱۹۷۷/۲۵۳۶)، صص ۵۰-۴۹.

- مجذوب، کلودیا. یادی از گذشته‌گان. عندلیب، جلد ۱۳، شماره ۴۹ (زمستان ۴-۱۹۹۳) صص ۶۰-۵۷.

- محمد حسینی، نصرت الله. تاریخ امر بهائی در شهر قم. دارمشتات: عصر جدید، ۲۰۰۵.

- نویسنده ناشناس. خانواده ارجمند. پیام بهائی شماره ۱۵۵ (اکتبر ۱۹۹۲) ۸-۳۶.

### ۲- انگلیسی

- Amanat, Mehrdad. *Negotiating Identities: Iranian Jews, Muslims and Baha'is in the Memoirs of Rayhan Rayhani (1859-1939)*, Ph D thesis, University of California, Los Angeles, 2006.

- Caton, Margaret, *Bahá'í influences on Mirzá 'Abdu'lláh, Qájár Court Musician and Master of Radíf*, in Juan R. Cole and Moojan Momen (eds.), *From Iran East and West*, Los Angeles: Kalimat, 1984, 31-64.

- Momen, Moojan. *The Ayman/Iman Family*, Los Angeles: privately published, 2002.

## پرونده اسلام در جهان ادیان

وروزه و حج و غیر آن، در ابتدا این آئین رنگ و نقش یک جامعه "قبیله‌ای" را داشت، جامعه‌ای که قواعد خاص قبائل و زندگی قبیله‌ای بر آن حاکم بود و از جمله رابطه "بیعت" و عهد بستن قبیله‌ای با قبیله‌ای و یا آدمیان با خدا و برای آن که بینیم چطور اسلام با فضای اجتماعی خاص خود مرتبط بود کافی است یادآور شویم که در دوره مکی یعنی سال‌های ۶۱۰-۶۲۲ حضرت محمد همان اصطلاح رب یعنی مالک سرزمین را که مردم مکه به آن مانوس بودند برای وجود مقدس برتر می‌گزیند چنان که در سوره قیش (۱۰۶) آیه ۳ آمده: فلیعبدوا رب هذا البیت. فقط بعداً در دوره مدنی بود که اصطلاح "الله" برای وجود متعالی رواج و غلبه می‌یابد و اسلام در برابر معارضان مدنی خود چون سکنه و علمای یهود خود را از بنیاد ابراهیمی معرفی می‌کند (سوره بقره-۱۲۶): «قولوا آمنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط و ما اوتی موسی و عیسی و ما اوتی النبیین من ربهم لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون» به عقیده نویسنده در آغاز همان قبائل با ساخت قبیله‌ای و آداب و عادات

گمان نمی‌رود که هیچ دیانتی در دنیای امروز به اندازه اسلام جلب توجه و کنجکاوی عمومی را کرده باشد. این توجه و کنجکاوی از زمانی شدت گرفت که عده‌ای عرب مسلمان از اکناف جهان با تردستی استثنایی در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ از راه هوا، به برج‌های مرکز تجارت جهانی در نیویورک و ساختمان‌هایی چند در واشینگتون حمله کردند و به خیال خود ضربه‌ای شدید به قلب جهان مغرب زدند. بلافاصله پس از این واقعه، ترجمه‌های قرآن در همه زبان‌ها تجدید طبع شد و همه مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی دست به دامن محققان شدند که آنها را از حقیقت اسلام با خبر کنند. مجله جهان ادیان هم علاوه بر مقالاتی که سابقاً نشر کرده بود، شماره سپتامبر-اکتبر سال ۲۰۱۰ را به پرونده اسلام اختصاص داد و عده‌ای از پژوهشگران عرب-مسلمان را به نگارش مقالات متعدد دعوت کرده است.

خانم ژاکلین شعبابی Chabbi استاد دانشگاه در پاریس در مقاله خود نشان می‌دهد که به خلاف تصویر اسلام که بعدها در اذهان مردم جا گرفت یعنی تصویر دینی جزمی، مقید به آداب و مناسک خاص چون پنج بار نماز روزانه

جمعی خود اعم از صحرانشین، شبان، شتربان، مردم واحه‌ها، سالارهای کاروانی بودند که درون جامعه اسلامی پذیرفته شدند یا همان سنت سابق "بیعت" (Alliance) منتهی این بار عهد بستن با "الله" مقبول گردید. یعنی اسلام با فضای مکی که در آن ولادت یافته بود قطع پیوند نکرد و عناصر مرتبط با عهد عتیق و عهد جدید در دوره بعدی حیات پیامبر بر قرآن افزوده شد تا جوامعی باشد بر یهود و سایرین که دعوی آن حضرت را بی اساس می دانستند.

این که گفته اند حضرت محمد یک دولت اسلامی بوجود آورد مطلقاً درست نیست. بعضی حتی آن دولت را مدل و ایدئال همه دول اسلامی در آینده تصور کرده اند. آن حضرت کاری که کرد ایجاد اتحاد بی سابقه ای از قبائل شبه جزیره عرب بود بر اساس همان بیعت با خدا و نه چیزی بیش از آن.<sup>۱</sup>

آقای دراجی ایادی استاد ادبیات عرب در یمن در مقاله ای زیر عنوان وحی - دوره مکی می نویسد که نزدیک مکه هنگام دعا در یک غاری به نام حرا حضرت محمد در سنّ چهل سالگی مشاهده کرد که فرشته جبرئیل به او اعلام کرد که وی رسول خداست و آن حضرت علی رغم مخالفتها و آزارها به آن پیام وفادار ماند و بالاخره ناچار به هجرت شد. غار حرا در قله کوهی است به نام انوار که چند فرسنگ با مکه فاصله دارد. به عقیده نویسنده انزوی گاهگاهی حضرت رسول برای تفکر در مورد وضع اجتماعی جامعه مکی و اطراف آن بود، جامعه ای فئودال، به حالت کلان یا قبیله، دارای یک غرور بی حد، خشن و تابع قانون

حقداری زورمندان و البته بت پرست و خرافی. ظاهراً در رمضان (جولای) ۶۱۰ بود که تجربه دیدار جبرئیل و دستور او که گفت: «اقرء باسم ربّک» حاصل شد، آیه ای که آغاز سوره العلق یعنی سوره ۹۶ قرآن است. وقتی حضرت محمد در حال بهت و وحشت به خانه می آید و سر بر زانوی خدیجه همسر خود می نهد و داستان را برای او حکایت می کند، خدیجه به وی اطمینان می دهد که آنچه در غار دیده حقیقت است و خدا او را به پیامبری نزد جامعه خود مأمور کرده است و در نتیجه خدیجه اول شخصی است که اسلام را پذیرا شد و با محمد نخستین نماز را اقامه کرد. حلقه نفوسی که به آن حضرت نزدیک بودند یعنی علی، زید (پسر خوانده)، ابوبکر، عثمان همه فوراً به دین جدید ملحق گردیدند و به دنبال آن افراد از کلانها (قبیله‌ها)ی مختلف مکه که از رسوم کهن و بت پرستی و غلبه منافع و علائق قبیله ای خسته و آزرده بودند. البته در مرحله اول آئین جدید محرمانه بود و آن حضرت در نقاط مستور از انظار عام با مسلمین ملاقات می فرمود. سه سال بعد تعداد مؤمنین چنان می شود که با ایمان آوردن حمزه فرمان آن می رسد که پیام جدید علنی گردد، چنان که در آیه ۲-۱ سوره المدثر آمده: «یا ایها المدثر قم فأندر» یعنی ای که خود را در جامه ات (قبایت) پوشانده ای برخیز و این خبر را اعلام کن و نیز در سوره الشعراء ۲۱۷-۲۱۴ که فرمود: این خبر را به اشخاصی که به تو نزدیک هستند برسان و مؤمنانی را که به دنبال تو آیند زیر بال خود بگیر و اگر از تو اطاعت نکردند به آنان بگو که من از آنچه کنید



محفوظ و مصون می مانم و خود را به خدای نیرومند و رحیم تسلیم کن و توکل نما (و آنذر عشیرتک الأقربین و اخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین فان عصوک فقل ائی برئ مما تعملون و توکل علی العزیز الرحیم).

برای کسانی که نگهدار خانه کعبه بودند ایمان آوردن به حضرت محمد موجب از دست دادن منبع درآمدشان بود لذا از عمومی پیامبر درخواست می کنند که به محمد بگوید که از حمله به بت های آنان و معتقداتشان خودداری نماید و به آن حضرت وعده می دهند که اگر چنان کند پول بسیار تقدیمش می کنند و او را به ریاست قوم می پذیرند. حضرت محمد پیشنهاد آنها را قویاً رد می کند و در نتیجه مخالفان به پیروان ضعیف و بی پناه آن حضرت حمله می برند و آنان را شکنجه می دهند یا به زندان می افکنند. دشمنان حتی اعلانی بر دیوارهای کعبه نصب می کنند که کسی حق تماس و برقراری داد و ستد با محمد و پیروان او ندارد و ناچار مدت ۳ سال آن حضرت و مؤمنان ناچار می شوند که در شرایط سخت در دره مجاور مکه اقامت جویند اما عده ای هم از شخصیت های مکه سعی می کنند که عهدی که بر ضد قبیله بنی هاشم بسته شده بود شکسته شود و پیروان محمد بتوانند به سرکار و زندگی خویش برگردند.

با مرگ عمومی پیامبر در سال ۶۱۹ حضرت محمد یکی از حامیان نیرومند خود را از دست می دهد، همان سال خدیجه همسر آن حضرت در می گذرد و پیامبر را در حزن بسیار غوطه ور می کند. دیگر هیچ مانعی در برابر بت پرستان

قریشی وجود ندارد و اذیت صوری و فکری بر ضد آن حضرت مجدداً آغاز می شود حتی دشمنان دریغ ندارند که به آن حضرت دشنام دهند و او را دروغگو، جادوگر یا دیوانه بخوانند و حتی قصد جان حضرتش را می کنند. با عبور کاروان های متعدد از مکه پیام آن حضرت سریعاً انتشار می یابد. در همان ایام شبی جبرئیل آن حضرت را بیدار می کند و بر روی اسب معروف به براق به سفری آسمانی دعوت می کند. براق آن حضرت را به بیت المقدس می برد که در آنجا حضرتش با همه انبیای گذشته نماز می گزارد و در همان جا هم محکومان دوزخ را می بیند و هم ساکنان بهشت را و تا آخرین حد دنیا که سدرة المنتهی باشد پیش می رود و اجازه آن را حاصل می کند که از ورای حجاب های معرفت بگذرد و آنچه را هیچ وجودی و هیچ دیده ای نمی تواند دید رؤیت کند. وقتی فردای آن روز داستان معراج دیشب را برای مؤمنین حکایت می کند، همه مؤمنین متعهد به اجرای نمازهای ۵ گانه شبانروزی می شوند، نمازهایی که الله فرمان آن را داده است. در سال ۶۲۰ سکنه یثرب یعنی مدینه بعدی که برای ملاقات پیامبر آمده بودند، مسلمان باز می گردند و سال بعد با مؤمنین تازه ای به حضور پیامبر می رسند و رسول الله آنان را دعوت می کند که قسم نامه العقبه را از باب وفاداری امضا کنند و باز سال بعد وقتی حضرت محمد شبانه زائرین مدنی را ملاقات می کند (در العقبه) دستورات لازم برای نشر آئین نوین در خارج مکه می دهد.

اهالی یثرب پیشنهاد می کنند که حضرت به

مدینه رود و نظامی جدید در آنجا برقرار کند و میان دو گروه آن شهر یعنی عوص و خزرج که سال‌ها بود با هم می‌جنگیدند آشتی برقرار نماید. حضرت محمد به این پیشنهاد نظر مساعد می‌دهد و عده‌ای از پیروان آن حضرت محرمانه عازم یثرب می‌شوند از این‌رو بت پرستان مکه‌ای که از همدستی پیغمبر با قبائل رقیب آگاه شده بودند قصد حیات ایشان را می‌کنند و چون آن حضرت از خانه خود خارج شده و حضرت علی را در بستر خود نهاده بودند، پیغمبر را پیدا نمی‌کنند. حضرت محمد به اتفاق ابوبکر در غاری در راه دریای احمر سه روزی پناه می‌برند تا بعد در ۲۴ سپتامبر ۶۲۲ (سال هجرت) به یثرب می‌رسند و در آنجا اقامت می‌گزینند.

محمد حسین<sup>۲</sup> عالم علوم سیاسی و اسلام‌شناس مؤلف السیره، حکایت پیغمبر اسلام از زبان صحابه (در دو جلد، نشر ۲۰۰۵ و ۲۰۰۷) مقاله‌ای درباره‌ی دوران مدینه و پیروزی اسلام نوشته. او می‌گوید وقتی در سال ۶۲۲ حضرت محمد به مدینه (یثرب) رسید، دیانت آن حضرت هنوز در اقلیت قرار داشت بعد مستمراً این آئین انتشار یافت و در سال ۶۳۰ بعد از جنگ‌هایی شدید، مکه و سکنه آن در برابر مسلمانان فاتح سر فرود آوردند و اسلام با پرستش خدای واحد کوشید که از آن پس، در ورای رقابت‌های قبیله‌ای تعلیماتی ارائه کند. از سال ۵۷۰ تا سال ۶۱۰ حضرت محمد مردی است بی‌نام و نشان که ظاهراً با دنیای قبیله‌ای پیرامون خود هماهنگ است. وقتی در سال ۶۱۰ ندای الهی می‌رسد که به پیامبری مبعوث

شده زندگی او به کلی دگرگون می‌شود. پیام توحید که او حامل آن است مبانی جامعه‌ای را که وی از آن برخاسته متزلزل می‌کند. در آن زمان اغلب اعراب فاقد افکار متافیزیک بوده و پرستنده عده‌ای بت‌های محلی هستند. همبستگی قبیله‌ای و عشیره‌ای نزد آنان از استقلال فردی مهم‌تر است و حافظه جمعی آنان محدود است به شجره انساب قبیله خودشان. اسلام همه آنان را از این پایه‌های استوار جدا می‌کند و به آنان می‌آموزد که جهان آفریده خدای واحد مقتدر و رحیمی است. افراد انسانی منبعد دارای امتیازات و مسئولیت‌هایی می‌شوند، بهره‌مندی از عقل به آنان اجازه می‌دهد که در اطراف خود نشانه‌های خدا را ببینند و خود را خلیفه خدا بر روی کره ارض محسوب دارند. به این ترتیب اسلام بر اعراب افق‌های تازه می‌گشاید که در حقیقت ادامه روحانی آئین یهود و مسیحیت است و فضای فکری آنان را به ابعاد تاریخ جهانی توسعه می‌دهد و در عین حال هر کسی را اعم از مرد و زن به حصول وجدان مستقل و قبول مسئولیت فردی در برابر خدا فرا می‌خواند. ذهن و خیال عرب را آنچه بیش از هر چیز تکان می‌دهد وعده خداست که آنها بعد از مرگ دوباره احیا خواهند شد و هر یک در یوم رستاخیز در برابر خدا حساب پس خواهند داد و بسته به اعمالشان روانه بهشت یا رهسپار دوزخ خواهند شد.

پیام پیامبر اسلام را قبائل عمده مکه در اوّل مورد بی‌اعتنایی قرار دادند و بعد به مبارزه با آن برخاستند. پیامبر مدّت دو سال در میان

هم شهریان خود به دعوت می‌پردازد و فقط شاید صد نفری به او ایمان می‌آورند و این افراد هم مورد فشار و آزار عشیره خود واقع می‌شوند، بالاخره راه گشایش از سوی مدینه که آن زمان یثرب نام داشت، شهری که پیاده تا مکه حدود ده روزی فاصله داشت پدیدار می‌شود. عشائری که با هم در مدینه در زد و خورد بودند به اتفاق به حضرت محمد روی می‌آورند و به پیام او که ورای علائق قبلیه‌ای و عشیره‌ای بود سر می‌نهند. معذلتک مدّت‌ها دین محمدی در مدینه حالت اقلیت را دارد و دو دسته با آن پیکار می‌کنند یکی متظاهران به اسلام که در باطن با آن سر مخالفت داشتند و دیگری سه قبیله یهودی که مدّت‌ها بود ساکن مدینه بودند و از قبول حضرت محمد به عنوان فرستاده خدا امتناع داشتند. حضرت محمد به هر دو دسته حمله می‌برد و هر دو را جداگانه مغلوب می‌سازد.

اولین پیروزی مسلمانان در غزوه بدر بر ضدّ اهل مکه است (۶۲۴) اما شکست خوردگان سال بعد بر فاتحان، در جنگ "أحد" غلبه می‌کنند. حضرت محمد از طریق سیاست با اهل مکه کنار می‌آید که به ایشان اجازه زیارت سه روز بدهند و به این ترتیب زمینه برای دعوت مسالمت‌آمیز مردم مکه به اسلام مهیا می‌شود. چنین بود که حضرت محمد در سال ۶۳۰ در رأس یک قشون ده هزار نفری که از همه قبائل عرب ترکیب می‌شوند وارد مکه می‌شود و مکه درهای خود را بدون جنگ بر آنان می‌گشاید. حضرت محمد با دست خود همه بت‌ها را می‌شکند و نیایش خدای یگانه را جانشین آن

می‌کند و از خدا می‌خواهد که مخالفان حضرتش را ببخشد.

بدین ترتیب مقدمه برقراری غلبه اسلام در همه شبه جزیره عرب آماده می‌شود. اسلام بر این قبائل پیوسته در کشمکش، منظر یک دنیای متحد را که خدای رحمن و رحیم بر آن حکومت می‌کند ارائه می‌کند و عمل فردی را در برابر سنت اعتماد به عشیره قرار می‌دهد، پیامبر نشان می‌دهد که رهبری است مدبر، در برابر مشکلات با تحمل و شجاع، در عین حال که با عالم بالا در ارتباط است لذات و تمتعات این جهانی را هم به نظری اعتنایی نمی‌نگرد و صحابه خود را هم به پیروی از سیره خود آن حضرت فرا می‌خواند و از غیرت و حمیت بی حدّ مذهبی از جهتی و بر خود سخت گرفتن در امور زندگی از جهت دیگر برحذر می‌دارد. در آخر عمر ضعف جسمی مانع آن می‌شود که بدون همراهی شخصی که پیامبر بر او تکیه کند به مسجد برای نماز برود و از همسران خود عذر می‌طلبد که دیگر نمی‌تواند مانند سنوات قبل نوبت هر یک را نگه دارد و ناچار است تا یوم آخر در خانه عایشه بماند و در آغوش عایشه است که رحلت رسول الله روی می‌دهد (۸ ژوئن ۶۳۲). ■

**بقیه در شماره بعد**

#### یادداشت‌ها

۱- در خود قرآن سوره انعام که سوره مدنی است آمده (آیه ۹۲): و این کتابی است که نازل کردیم، تصدیق کننده آنچه در دست تو است برای انداز امّ القری (مکه) و ساکنان اطرافش.

۲- نام حقیقی: بقل النادی و عبدالرافت که مشترکاً کتاب را با اسم مستعار نوشته‌اند.

به یاد امان الله موقن

## استادی از دیار خطّ

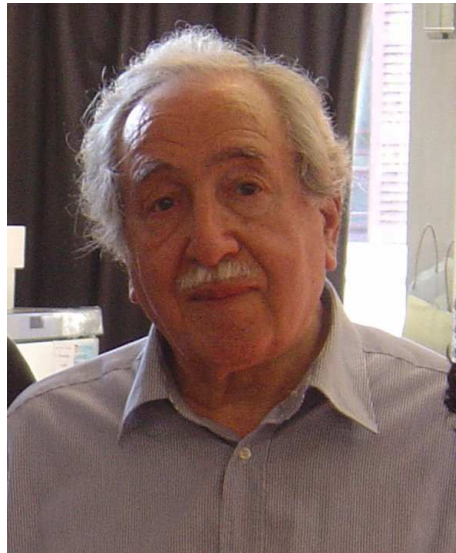
فریدون وهمن

می توانست تصاویر و خطوط نستعلیق را روی صفحات مومی استنسیلی منتقل نماید. با این روش کتاب تشکیل تروکم غلط تر می شد. از نخستین روزها که چنین کاری عملی شد موقن که از نوجوانی خطّ را خوش و زیبا می نوشت آماده نگارش آثار بهائی گردید و این خدمت را تقریباً تا پایان عمر با شوق و علاقه ای وافرانجام داد.

امان الله موقن با ما نسبت فامیلی نزدیک داشت و پسرخاله من بود. در سال ۱۳۰۲ شمسی (۱۹۲۳ میلادی) در خانواده ای بهائی در شیراز متولد شد. تحصیلات خود را در شیراز و اصفهان به پایان رساند. در سال ۱۳۲۲/۱۹۴۳ پس از پایان تحصیلات دبیرستانی از اصفهان به تهران آمد تا در دانشگاه تحصیل کند. آن زمان کوی دانشگاه وجود نداشت و او در خانه ما ساکن گردید. من دانش آموزی در مدرسه ابتدایی بودم و طبعاً موقن و دیگر جوان های فامیل برای ما سرمشق بودند. در آن زمان بود که با پدیده خوش نویسی و وسایل آن آشنا شدم و می دیدم که او چگونه در اطاق خود ساعت ها

کمتر بهائی ایرانی است که اثری از امان الله موقن در خانه خود نداشته باشد، آن هم اثری چشم نواز و دل انگیز که پیامی آسمانی با خود دارد. در عین حال کمتر کسی است که از این امر آگاه باشد. امان الله موقن که در دسامبر ۲۰۱۰ به عالم باقی رخت گشود شاید بیش از نیم قرن از عمر خود را به خوش نویسی هزاران صفحه کتاب ها و آثار بهائی گذراند و از این راه یادگارهایی جاویدان از خود باقی گذارد. در زمانی که کامپیوتر ناشناخته و حتی ماشین تحریر کمیاب بود بهائیان ایران که اجازه چاپ کتاب نداشتند به وسایل دیگری روی آوردند. ابتدا از چاپ ژلاتینی استفاده شد که شاید نمونه برخی از آنها با صفحات و خطوط آبی رنگ و ریز هنوز در خانه برخی از احباء پیدا شود. بعدها نگاشتن با ماشین تحریر (بدون نوار) بر روی صفحات مومی استنسیل رسم شد که کاری سخت بود و غلط گیری صفحات و تعویض مکرر آن وقت فراوان می گرفت. در دهه ۱۳۳۰ بود که تحوّل بزرگ (به مقیاس آن زمان!) در کار استنسیل رخ داد و ماشینی به بازار آمد که

می کرد، آن را در ظرفی مسطح که با آب پر بود مرطوب نگاه می داشت و سپس با دقت فراوان بر روی کاسه تار می کشید تا خشک شود. سیم انداختن تار و آن پنج سیم را از پنجه به خرک و از خرک به دگمه پشت تار رساندن و سپس کوک کردن ساز خود داستان دیگری بود. موقن پاداش نصف روز



خط می نویسد و یا به دنبال یافتن قلم نی و کاغذ مرغوب و مرکب خوب- که آن زمان به خاطر جنگ کالاهای نایابی بود- بازار لوازم التحریر فروش ها و بازار صحاف ها را زیر پا می گذارد. وی تجسس برای دست یافتن به بهترین دست افزار خط نویسی را همه عمر ادامه داد. دریغ بود

کوشش خود را با نخستین نغمه دلنشینی که از ساز بر می آمد می گرفت، چهره اش گشاده می شد و گاه زمزمه آوازی بدرقه ترنم تار می کرد. وی این هنر را نیز در خدمت امر گرفت و در جلسات و کنفرانس ها هرگاه از او تقاضا می شد بی دریغ با ساز خود حاضر می گشت و قطعاتی همراه با دیگر هنرمندان یا به تنهایی اجرا می نمود.

خطی به آن زیبایی، لطافت و چشم نوازی با مرکبی مرغوب و بر کاغذی ممتاز نوشته نشود خاصه آنکه گفتگو از نگارش آثار الهی بود. از این جستجوی خود برای انتخاب بهترین ها داستانی واقعی به نام ”مرکب پرتاووس“ نگاشت که چندین سال پیش در این مجله نشر شد.<sup>۱</sup>

امان الله موقن از بدو ورود به طهران فعالیت و خدمت در تشکیلات گوناگون را آغاز کرد. دانشکده حقوق را در رشته علوم سیاسی به پایان رساند و با آنکه می توانست در وزارت کشور یا وزارت امور خارجه شاغل شود به خاطر احتراز از درگیری با کارهای سیاسی به دبیری دبیرستان ها اکتفا کرد. بعدها مانند دیگر دبیران و معلمان بهائی بخاطر فشار متعصبان مذهبی شغلی اداری در وزارت فرهنگ به او محول گردید که معاونت یکی از بخش ها بود. در سال

امان الله موقن با خود تاری قدیمی از اصفهان آورده بود که بدان عشق می ورزید. تار سازی زهی است و کاسه ای مرکب از دو قسمت دارد و روی کاسه پوست نازکی کشیده شده و خرکی بر روی آن قرار گرفته است. خشکی هوای طهران و دیگر عوامل اغلب موجب می شد که پوست روی کاسه بترکد. آنگاه می دیدیم که ایشان به قصابی محل می رفت و با یک جگر گوسفند یا گاو به خانه باز می گشت. با حوصله و دقتی وافر غشاء روی جگر را بدون آنکه صدمه ببیند از جگر جدا

۱۳۳۹/۱۹۶۰ به عضویت لجنه ملی نشر آثار امری در آمد و هم‌زمان، به توصیه و تشویق مرحوم شاهقلی منشی محفل روحانی ملی خوشنویسی الواح و آثار مبارکه را برای نشر آغاز نمود. ایشان از بدو تاسیس لجنه سمعی و بصری در آنجا نیز همراه با شهید پیرارج هوشنگ محمودی و خانم شکوه رضایی به خدمت مشغول بود. امان‌الله موقن پس از ۲۴ سال کار دولتی به تقاضای خود بازنشسته شد. در سال ۱۳۴۹/۱۹۷۰ به عنوان سرپرست دفتر محفل ملی ایران شروع به کار کرد و این خدمت را تا سال ۱۹۷۹ که ایران را ترک گفت صمیمانه ادامه داد. در این سال‌ها به ترتیب با روانشادان روحی اریاب، دکتر علی‌مراد داودی و منوهر قائم‌مقامی که سمت منشی محفل را داشتند همکاری داشت.

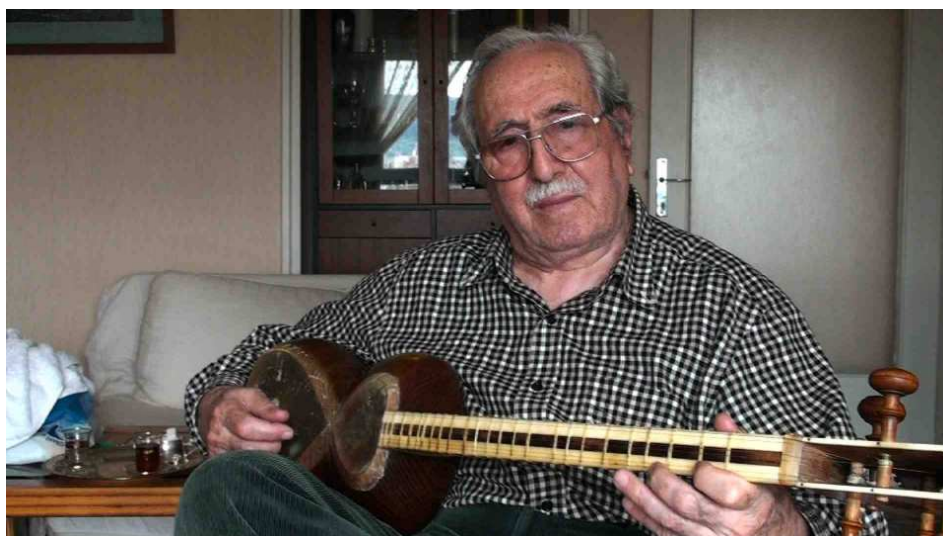
با انقلاب ایران و خطری که متوجه جان ایشان بود امان‌الله موقن و همسرشان شکوه خانم در سال ۱۳۵۷/۱۹۷۹ راهی کشور فرانسه شدند و به دخترانشان که سال‌ها پیش به آن کشور رفته بودند پیوستند. بلافاصله پس از ورود به اروپا ایشان همکاری با لجنه نشر آثار به زبان‌های عربی و فارسی در آلمان را شروع کرد و به خوش‌نویسی کتاب‌های بهائی پرداخت. از ارزشمندترین خدمات این دوره کتاب‌هایی بود که با تشریح مساعی صمیمانه و پرارزش جناب سعید معتمد برای چاپ آماده شد. این مجموعه عبارت بود از آثار و الواح مقدسه حضرت بهاء‌الله که به صورتی بی‌نظیر و به یادگارماندنی و به سبک کتاب‌های تذهیب‌شده قدیمی برای چاپ آماده گردید. خدمت دیگر

ایشان همکاری با مجله پیام بهائی و خوشنویسی تمام مطالب چند شماره اول به صورت کامل و سپس خوش‌نویسی الواح مبارکه بود که تقریباً تا اواخر عمر ایشان ادامه یافت. الواحی که ایشان خوش‌نویسی نموده به طور جداگانه توسط مجله پیام بهائی در دو مجلد با نام پیام آسمانی مجموعاً در قریب ۶۰۰ صفحه منتشر شده است.

مورد دیگری از فعالیت‌های ایشان مربوط می‌شود به شرکت و اجرای موسیقی و برگزاری نمایشگاه‌های هنری در مدارس تابستانه، انجمن‌های ادب و هنر، کنفرانس‌های تبلیغی که توسط محافل و تشکیلات بهائی و یا غیر بهائی سبب معرفی امر در نقاط مختلف دنیا و انتشار آثار و آیات مبارکه بوده است. ایشان همچنین از سال ۱۹۷۹ عضویت محفل روحانی شهر مسکونی خود کلرمونت فرانت را در فرانسه داشت و در همه فعالیت‌های این محل مهاجرتی سهیم و شریک بود.

هیچ شرحی در مورد امان‌الله موقن بدون اشاره به ذوق و نکته‌سنجی و افراو کامل نیست. نکته‌ها و ظرایفی که بجا و به موقع در جمع دوستان و یا جلسات و گردهم‌آیی‌ها می‌گفت حاکی از خوش‌ذوقی او و سرعت انتقالش در بیان مطلبی ظریف در جای مناسب بود و از این لحاظ بین دوستانش شهرت داشت. شاید ذکر خاطره زیر از زبان خود ایشان که در ضمن گویای حال و هوای خدمت در تشکیلات بهائی ایران پیش از انقلاب است بی‌مناسبت نباشد: «خاطره دیگرم از خدمت در دفتر محفل ملی در دوران تصدی جناب دکتر علی‌مراد داودی به عنوان منشی محفل ملی است. جناب





می‌نگاشت که خوشبختانه خانم ایشان مجموعه‌ای از آن در اختیار دارد.

با همه هنرورزی و هنر دوستی بسیار افتاده و بی ادعا بود. استادان خط و موسیقی را ارج فراوان می‌نهاد و همواره خود را مرهون تشویق و راهنمایی خطاط چیره دست و دوست قدیمی خود استاد یحیی جعفری می‌دانست.

در مراسم خاکسپاریش جمع زیادی از احباء فرانسه علیرغم سرما و برف شدید حضور یافتند و احترام خود را نثار او نمودند. بیت عدل اعظم نیز با ارسال پیامی که در زیر ترجمه آن می‌آید خدمات طولانی او را به ساحت امر الهی ستودند:

۵ دسامبر ۲۰۱۰

محفل روحانی ملی فرانسه

خبیر صعود امان الله موقن که عمری را در خدمت به ساحت جمال ابهی صرف نمود موجب تأسّف و اندوه ما شد. استعداد و ذوق هنری ایشان که آن را بتمامه وقف انتشار آثار

دکتر داودی معمولاً پیش از ظهرها به دفتر می‌آمدند و تا هر وقت لازم بود برای جواب نامه‌ها و ملاقات با مراجعین باقی می‌ماندند حتی بعضی روزها از صبح ناهار نیز صرف نظر می‌کردند تا کارهای جاری تمام شود. یک روز از دفتر ایشان صدای زنگی که معمولاً برای احضار خادم دفتر بود به صدا آمد. آن روز دو سه بار زنگ روی میز ایشان صدا کرد چون کسی نبود که حضور ایشان رود و اطاق کار بنده هم مجاور اطاق ایشان بود در اطاقشان را باز کردم و در آستانه در عرض کردم چه فرمایشی دارید؟ ایشان فرمودند شما چرا آمدید؟ عرض کردم: به شرط آن که منت بنده وار در خدمت، کمر ببندم و تو شاه‌وار بنشین. بلافاصله جواب دادند: چو تو ایستاده باشی ادب آن که من بیفتم...»<sup>۲</sup>

امان الله موقن سوای خوشنویسی کتاب‌های بهائی قطعاتی دلکش از بیانات مبارکه با خط نستعلیق و یا به صورت خط و نقاشی

مقدسه بهائی نمود از برجسته‌ترین بخش‌های خدماتش در ترویج امر الهی بشمار خواهد آمد. جزوات دیگری...

ج: مجموعه‌ای از نوارهای مناجات‌ها و اشعار امری با صدای خانم شکوه رضائی و ویلن آقای مهندس منوچهر وهمن که با اجرای تار ایشان همراه بود.

یاد عزیزش همواره گرامی و روح پاکش مددکار و الهام بخش هنرمندان عزیز بهائی در تقدیم هنرشان به ساحت امر باد.

پیام بهائی: این نشریه از بدو تأسیس از همکاری‌های صمیمانه و بی دریغ متصاعد الی الله امان الله موقن بهره‌مند و مفتخر بود. الواح مبارکه صفحات ۳ و ۴ این شماره سال‌ها به خط زیبای آن مرحوم در مجله درج گردید و مجموعه آن در دو مجلد با عنوان پیام آسمانی به صورت دو کتاب منتشر شد.

قرار است آنچه پس از چاپ جلد دوم خطاطی شده در مجموعه دیگری نشر شود. به یاد عزیز او الواحی در مورد نوروز به خط ایشان که قبلاً در این مجله چاپ شده بار دیگر زینت بخش این شماره می‌شود. ■

#### یادداشت‌ها

۱- مُرکب پرتاووس داستان ملاقات با ایادی عزیز امرالله جناب ابوالقاسم فیضی مترجم کتاب گوهریکتا در شرح حیات ولی عزیز امرالله که جناب موقن خطاطی آن را بر عهده گرفته بود، و وسواس موقن به تهیه بهترین مُرکب برای نگارش آن. این داستان در شماره ۱۴۹ پیام بهائی سال ۱۹۹۲ با عنوان: یادى از گذشته‌ها داستان مُرکب پرتاووس درج شده است.

۲- یک عمر و چند خاطره، خاطراتی از جناب امان الله موقن، پیام بهائی شماره ۳۰۸ مورخ ژوئیه ۲۰۰۵.

مقدسه بهائی نمود از برجسته‌ترین بخش‌های خدماتش در ترویج امر الهی بشمار خواهد آمد. خواهشمندیم بستگان و عزیزان ایشان را به دعاهای ما در آستان مقدس برای ترقی روح تابناک ایشان در تمام عوالم الهی، و برای تسلی و آرامش بازماندگان در این دوران سخت اطمینان دهید.

بیت عدل اعظم  
در زیر نام برخی از آثار بهائی که به خط ایشان نگاشته شده می‌آوریم. ایشان هرگز خود را چنان نمی‌دید که در این آثار نامی از خویش به عنوان خوشنویس باقی گذارد:

الف: کتب و جزواتی که تحریر آن در ایران انجام گرفت:

۱- کتاب گوهریکتا. ۲- آثار قلم اعلی، جلد سوم و چهارم. ۳- توقیعات مبارکه حضرت ولی امرالله. ۴- منتخبات آثار حضرت اعلی. ۵- مجموعه الواح ملوک. ۶- مقاله شخصی سیاح. ۷- کلمات مکنونه و بسیاری جزوات و الواح مبارکه، اخبار امری و مجله آهنگ بدیع.

ب: کتب و جزواتی که در اروپا تحریر و بواسطه لجنه ملی نشر آثار آلمان انتشار یافته است:

۱- لوح مبارک شفا. ۲- دو لوح مبارک قده احتراق المخلصون و ملاح القدس. ۳- مجموعه الواح جمال اقدس ابهلی که بعد از کتاب اقدس نازل شده. ۴- کتاب نار و نور. ۵- لوح شیخ محمد تقی نجفی. ۶- منتخبات آثار حضرت بهاء الله. ۷- دستخط‌های حضرت ورقه علیا. ۸- مجموعه مناجات‌های حضرت عبدالبهاء. ۹- مجموعه مناجات‌های حضرت ولی امرالله. ۱۰- کلمات مکنونه فارسی و عربی. ۱۱-



# نوید خانجانی شردلی از نسل شجاعان

همیشه با تحصیلات عالی وداع کنند و یا اگر بخواهند برای احقاق حق خود بکوشند آمادهٔ پوسیدن در سلول‌های زندان‌های رژیم و دیدن صدها توهین و تحقیر گردند. نوید راه دوم را انتخاب کرد و نه تنها به دفاع از حقوق جوانان بهائی بلکه به دفاع از همهٔ محرومان از حقوق بشر پرداخت تاوان سنگین آن را نیز پرداخت. بر اساس اطلاعات دانشنامهٔ ویکی‌پدیا: «نوید خانجانی، فعال حقوق بشر و حقوق اقلیت‌ها در ایران، از پایه‌گذاران «کمیته حق تحصیل» در «مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران» و مؤسس «جمعیت مبارزه با تبعیض تحصیلی» است. وی که به دلیل اعتقاد به آیین (دین بهائی) از تحصیل در دانشگاه محروم شده است، در سال‌های اخیر فعالیت‌های چشمگیری در زمینه حق تحصیل انجام داده است. وی و همکارانش به علت پی‌گیری قانونی پرونده‌های محرومیت از تحصیل دانشجویان بهائی، بارها مورد تهدید واقع شده‌اند. فعالیت‌های نوید خانجانی و یارانش عبارت بوده از مراجعه به نهادهای گوناگون کشوری و مثل ریاست جمهوری، مجلس شورای

به دنبال شدت یافتن بازداشت‌ها، زندان‌ها، آزارها و سرکوب‌هایی که جامعهٔ قهرمان بهائی ایران با آن روبروست اینک دادگاهی در طهران نوید خانجانی از جوانان بهائی ایران و فعال حقوق بشر را به ۱۲ سال زندان محکوم ساخته است. این بزرگترین مجازاتی است که شامل یک فعال حقوق بشر می‌شود. تنها گناه نوید خانجانی اعتراض او به محرومیت خود و دیگر جوانان از بهائی و غیر بهائی از محرومیت تحصیل است. اما دادگاه اتهامات بی‌پایه و سنگینی متوجه او نموده تا بتواند سال‌ها صدای او را در زندان خفه سازد و دیگران را متوجه عواقب دنباله‌گیری در بدست آوردن حقوق انسانی خود نماید. بر اساس این محکومیت نوید خانجانی که اینک ۳۴ سال دارد اگر از زندان جمهوری اسلامی جان سالم بدر برد در ۴۶ سالگی آزاد خواهد شد. اگر نوید در کشوری زندگی می‌کرد که اثری از عدالت و قانون‌مداری در آن بود وی سال‌ها پیش می‌بایست فارغ التحصیل می‌شد و با داشتن تخصصی به خدمت میهن می‌پرداخت. ولی نوید و هزاران جوان بهائی مانند او باید برای

اسلامی، دفتر رهبری، وزارت علوم و غیره. در این ملاقات‌ها این جوانان غیور و مصمم با استناد به قانون اساسی جمهوری اسلامی که تحصیل را حق همهٔ اتباع ایران می‌داند تقاضاهای حقه خود را بیان داشته و خواهان اجازهٔ تحصیل برای جوانان بهائی شده‌اند ولی همه جا با خشونت و تندی و تهدید مواجه شده و سرانجام مأیوس و ناامید سعی کرده‌اند با مصاحبه با رسانه‌های داخلی و خارجی صدای خود را به گوش هم‌میهنان و جهانیان برسانند.

این فعال

مدنی و حقوق

بشری شامگاه

سه‌شنبه ۱۱

اسفندماه

۱۳۸۸

در

منزل پدرش در

اصفهان

بازداشت شد.

بنابراین

گزارش‌های

#### مختصری دربارهٔ خانوادهٔ خانجانی

آقای جمال‌الدین خانجانی از یاران ایران که با ده سال محکومیت در زندان بسر می‌برند پدر آقای علاء‌الدین (نیکی) خانجانی هستند. فرزندان آقای علاء‌الدین، خانم لوا مبشر (خانجانی) و آقای فؤاد خانجانی هر یک حالیه به ترتیب با ۲ سال و ۴ سال محکومیت در زندان بسر می‌برند. همسر خانم لوا، آقای بابک مبشر که دستگیر شده بود با وثیقه آزاد شده و منتظر محاکمهٔ خود است. نوید خانجانی نوهٔ خواهر آقای جمال‌الدین خانجانی است.

ریاست قاضی

پیرعباس، به

۱۲ سال حبس

تعزیری و

پرداخت

۴۰۰۰۰۰۰

ریال جریمه

نقدی محکوم

شد. وی

پیش‌تر در

حکمی که به

وکیل وی ارائه شده بود، از کشور نیز ممنوع

الخروج شده است. این حکم، بالاترین میزان

محکومیت در بین فعالین حقوق بشر بوده است.

اتهامات نوید خانجانی عبارت بود از:

۱- تشکیل و اداره گروه غیرقانونی کمیته

پی‌جویی حق تحصیل (ابتدا محرومین از تحصیل

بهائی و در ادامه دیگر محرومین از تحصیل) با هدف

اخلال در امنیت کشور.

۲- عضویت در تشکیلات و گروه‌های غیرقانونی

مجموعه فعالان موسوم به حقوق بشر و کمیته

دریافتی حدود ساعت ۱۱:۳۰ شب ۶ تن از

مأموران امنیتی با حضور در منزل او، ضمن

تفتیش منزل و ضبط وسایل شخصی وی از

جمله کامپیوتر اقدام به بازداشت او کرده و وی

را به بند "۲ الف" سپاه در اوین انتقال دادند.

در طول بازداشت رسانه‌های وابسته به دولت

مثل سایت **گرداب**، **خبرگزاری فارس** و

روزنامه‌هایی همچون **روزنامه ابتکار** حملات

شدیدی متوجه نوید خانجانی نموده اتهامات

بی‌اساسی متوجه او نمودند از جمله فعالیت در

## تظاهرات در حمایت از نوید خانجانی



گزارشگران حقوق بشر.

اهل حال است نه مرد قال.

تاریخ دین بهائی از قهرمان و حماسه‌ساز خالی نیست. بدیع خراسانی حامل لوح **سلطان** خطاب به ناصرالدین شاه قاجار که در جوانی زیر شکنجه میرغضبان قاجار قربانی شد، روح الله و رقا نوجوانی دوازده ساله که در سخن و کلام و ارائه آموزه‌های بهائی استاد بود و در دوازده سالگی قربانی بغض و عناد متعصبان دینی شد و مونا محمودنژاد پدیده خارق العاده‌ای که در شانزده سالگی به همراهی دختران بهائی شیراز حماسه‌ساز شدند الگوهای فراتاریخی و اسطوره‌هایی از یاد نرفتنی در تاریخ دین بهائی هستند. ولی این قهرمانان و حماسه‌سازان درونی بودند و در فضای کلان جامعه ایران کارساز نبودند. نسل کنونی جوانان بهائی نه تنها قلم بر می‌دارد و برای جامعه بزرگ ایرانیان می‌نویسد، مصاحبه حقوق بشری می‌کند و در آن از حقوق شهروندی و حقوق بشر همه ایرانیان دفاع

۳- فعالیت تبلیغی علیه نظام جمهوری اسلامی ایران (همانند مقالاتی چون قدردانی از بیت العدل اعظم برای پیام ژانویه ۲۰۱۰ که سوء نیت و انگیزه مجرمانه مشارالیه را محرز می‌نماید).

۴- نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی از طریق سامانه‌های رایانه‌ای (وبلاگ و سایت‌های مختلف).

دکتر کاویان میلانی شرحی با عنوان **نوید خانجانی و برآمدن نسل تازه جوانان بهائی** در سایت **گفتمان** نگاشته که بخش‌هایی از آن را در زیر نقل می‌کنیم:

«... نوید از نسلی جوان برخاست که امید آینده ایران است... این نسل جوان تازه از راه رسیده خوب دانستند که ایران کنونی "محلّ گفتن است، نه وقت لب فرو بستن" و مخاطب جامعه بهائی، یعنی هموطن امروز مستمعی از

### تظاهرات در حمایت از نوید خانجانی

بود که سد میان درونی و برونی، خودی و غیرخودی، بهائی و مسلمان، حقوق بشری و فعال مدنی، دانشجوی ستاره‌دار و محروم از تحصیل، روشنفکر دینی و فعال چپ را از بین برد. حال حقوق همه شهروندان ارزش گرفتن داشت و برای همه لایه‌های فکری جامعه می‌بایست مبارزه کرد. اطلاع



می‌کند، نهادی راه اندازی می‌کند که از حق تحصیل هموطنان دفاع می‌کند، و کنش و حرکت اجتماعی آن روبه بیرون و برای اصلاح جامعه فعالیت می‌کند. وجدان بیدار و ضمیر آگاه این جوانان است که الهام گرفته از فلسفه دین بهائی است که اگر دینی نتواند تمام ابعاد درونی و بیرونی جامعه را بهتر سازد و متحول کند و ترقی بخشد بیهوده خواهد بود:

«مقصود از هر ظهور، ظهور تغییر و تبدیل است در ارکان عالم سرّاً و جهراً، ظاهراً و باطناً چه اگر به هیچ وجه امورات ارض تغییر نیابد ظهور مظاهر کتّیه لغو خواهد بود».

#### (کتاب ایقان)

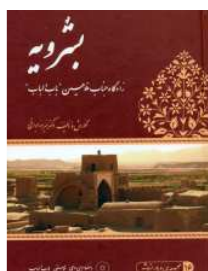
رسانی مستمر، مصاحبه با رسانه‌های خارجی و تنویر اذهان، سفرهای حقوق بشری، برقراری نشست‌های حقوق بشری زیر شرایطی که گفتنی نیست، وبلاگ نویسی، توسعه فعالیت‌ها در تئوریک مطلق و فضای وحشت و فقدان آزادی‌های مدنی و جو بسته برای فعالیت حقوق بشری، صورت را با سیلی سرخ نگاهداشتن در تنگدستی و فشار مالی و باز هم روحیه دادن، دفاع از محرومان حق تحصیل از همه طیف‌های فکری از ویژگی‌های خاص این جوانان است که یک شبه ره صد ساله پیموده‌اند و در میدان خدمت به وطن نرد عشق باخفتند.

این نسل اولین نسل بهائیان ایرانی است که از لاک خود بیرون آمد و مخاطبش مخاطبی عام در جامعه کلان ایران بود. از جمله افتخارات این نسل یکی همین است که برای نخستین بار حقوق بشری همه شهروندان ایرانی را مطرح کردند. این موج آغازین جریان بی‌سابقه، مهم و دنباله‌دار است که تاریخ دین بهائی و تاریخ ایران را بهم پیوند می‌زند. ■

شگفت‌آور است که نوید و همراهان او پس از دو نسل فشار و دشواری و جفا دیدن از جمهوری اسلامی به صورتی خودرو و خودجوش از میان جامعه ایران برخاستند. جوانانی که حرز را به اهل حرز واگذارند، قالب‌های پیشین را انداختند و خود وارد میدان خدمت و عمل و کنش اجتماعی شدند. ناگفته نماند که از درون و برون جفا دیدند، و از دست دوست و دشمن آسیب خوردند، ولی ایستادند و عاشقانه قیام کردند. مرز سنتی و جا افتاده بین درون و برون جامعه بهائی را در هم در نوردیدند و برای احقاق حق همه هم میهنان متحمل فشار و جفا و ظلم و ستم شدند. همت و غیرت اینان



# کتاب‌های تازه چاپ



## بشرویه، زادگاه جناب ملاحسین باب الباب؛ نگارش و تألیف دکتر فیروز براقی

نگارش تاریخ مناطق مهمی که با امر مبارک ارتباط دارد و یا شرح احوال شخصیت‌های بزرگ و خانواده‌ها و حوادث تاریخی از اقدامات لازمی که جلوی روی احیاء قرار دارد. در این مجله چندین بار نوشته‌ایم در دورانی که جمهوری اسلامی بشدت در پی محو کلیه آثار دیانت بهائی از ایران است، گردآوری اطلاعات تاریخی و بر روی کاغذ آوردن وقایع تاریخ امر هر چند به نظر بی اهمیت برسد کاری است ضروری. اینک جای خوشوقتی است که به همت جناب دکتر براقی تاریخ بشرویه زادگاه جناب باب‌الباب با شرحی از خاندان‌های بهائی و وقایع مهم آن منطقه در ۵۰۰ صفحه همراه با عکس‌های تاریخی منتشر گردیده و اطلاعاتی که در کتاب‌های تاریخی به صورت پراکنده وجود داشته همراه با مطالب منتشر نشده اکنون در یک مجلد در دسترس علاقمندان قرار گرفته است. افسوس که کتاب فاقد نمایه (اندکس) است. کتاب توسط بنگاه نحل منتشر شده. نشانی برای سفارش:

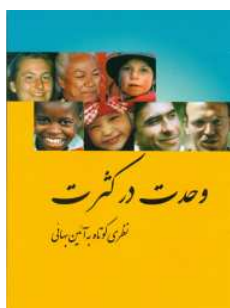
[info@fundacionnehal.org](mailto:info@fundacionnehal.org)

## روشنائی، نقد و پاسخ بر سه کتاب و حقایقی از آیین بهائی؛ نوشته دکتر علی توانگر

همه ساله در ایران نشریات و کتاب‌های گوناگونی از سوی سازمان‌های دولتی در ردّ دیانت بهائی منتشر می‌شود که اغلب با لحنی کینه‌توزانه نوشته شده و سوای تکرار سخنان بی پایه قبلی شامل اتهامات بی اساسی است که از ذره‌ای ارزش و پایه علمی ندارد. جناب دکتر علی توانگر سه کتاب را که بین سال‌های ۱۳۷۹ و ۱۳۸۲ شمسی منتشر شده با دقتی عالمانه و متانتی در خور تحسین پاسخی شایسته و محکم داده و پاسخ‌ها را در یک مجلد گردآورده و در دسترس علاقمندان قرار داده‌اند. این سه ردیه عبارتند از: ماجرای باب و بهاء، بهائیت در ایران و تاریخ جامع بهائیت. نویسنده نه تنها با دلایل تاریخی و عقلانی و یا بر اساس قرآن و احادیث به پاسخ و ردّ اتهامات پرداخته بلکه غلط‌های فاحش و مکرر املائی کتاب‌ها را که حاصل بی توجهی و شاید بیسوادی مولفین آنهاست جزء به جزء یادآوری نموده است. برای خرید کتاب و یا خواندن آن در اینترنت به این نشانی مراجعه فرمایید: [www.3pasokh.net](http://www.3pasokh.net)

وسیعی از مطالب خواندنی درباره هنر موسیقی، معماری، شهرسازی و فولکلور ایران را در بر می‌گیرد که به قول نویسنده "تلاشی است برای عشق به میهن و فراموش نکردن خاطرات از هم‌گسسته." عبدالحمید اشراق استاد سابق معماری دانشگاه ملی (شهید بهشتی) و مؤسس و مدیر مجله هنر و معماری، مؤلف چندین کتاب در هنر معماری ایران و اکنون عضو هیات امناء دانشنامه ایرانیکا است. نشانی سفارش:

edition.alborz.paris@orange.fr

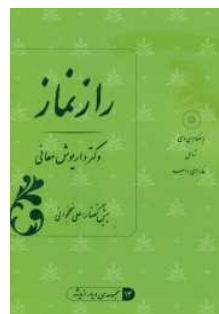


**وحدت در کثرت، نظری کوتاه به آیین بهائی**  
جزوه ایست در ۱۶ صفحه با چاپ بسیار مرغوب و عکسهای رنگی - و متأسفانه نثری مشکل و برای غیر بهائیان غیر قابل فهم - که به طور خلاصه دیانت بهائی را به علاقمندان معرفی می‌نماید. قیمت این جزوه فقط ۲۰ سنت است (۵ عدد به بهای یک یورو) بعلاوه هزینه پست. این جزوه را به نسخ فراوان بخرید و به دوستان غیر بهائی بدهید. نشانی سفارش:

vertrieb@bahai-verlag.de

Tel: 0049-6151 951714

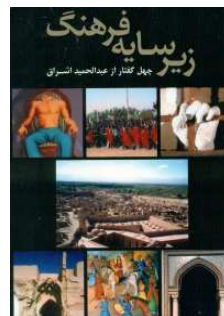
**پیام بهائی:** بخش کتاب‌های تازه چاپ فقط برای آگاهی خوانندگان از نشر کتاب‌های تازه است. امیدواریم معرفی کاملی از هر کتاب به همت دوستان علاقمند نگاشته شود و در شماره‌های آینده درج گردد. ■



### راز نماز؛ دکتر داریوش معانی

این کتاب در ۲۰۰ صفحه شامل شرحی درباره اهمیت نماز در ادیان و آداب و رسوم نمازهای سه‌گانه بهائی است و بخشی درباره اسرار و حرکات نماز و رموز عرفانی آن دارد. فصل دوم تشریح فقرات چهارده‌گانه صلوة کبیر و حرکات نوزده‌گانه آنست. بر این کتاب جناب علی نخجوانی مقدمه‌ای نگاشته‌اند. ناشر شرکت نحل و سفارش:

info@fundacionnehal.org



### زیر سایه فرهنگ

#### چهل گفتار از عبدالحمید اشراق

مجموعه‌ای است خواندنی از مقالاتی که همکار با ذوق ما عبدالحمید اشراق در طی سال‌ها در مجلات و نشریات گوناگون در مسایل گوناگون هنری و فرهنگی ایران نگاشته و اینک آن را در یک مجلد گردآوری و نشر نموده است. این مقالات که تعداد آن به ۴۰ می‌رسد بخش



## گروه‌های خانوادۀ افنان در ایلیونیز - شیکاگو، اول سپتامبر ۲۰۱۰



در اول سپتامبر امسال هم‌زمان با تشکیل بیستمین کنفرانس سالانه انجمن دوستداران فرهنگ ایران در شیکاگو جلسه‌ای با حضور ۹۰ نفر از اعضای خاندان افنان و چند تن میهمانان ایشان برگزار گردید. عکس‌هایی از شهدا و درگذشتگان فامیل، شجره‌نامه‌های خاندان افنان، کتاب‌های مربوط به این خاندان به نمایش آمد. در این جلسه چند سخنرانی ایراد گردید و قطعات موسیقی اجرا شد.



### شرح عکس روی جلد

در پیشاپیش کارناوال بزرگی که روز ۲۶ ژانویه امسال به مناسبت بزرگداشت شصت و دومین سالروز جمهوری هند در شهر دهلی به راه افتاد ماکت بزرگی از مشرق‌الاذکار هند حرکت می‌کرد. موضوع کارناوال ورژه امسال "توافق دین و فرهنگ" بود. روزنامه *National* که روزنامه سراسری هند است با چاپ عکس فوق‌نوشت: مشرق‌الاذکار هند نمودار برجسته‌ای از وحدت در کثرت و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز بین چهار دین عمده هند است و پیام احترام به همه مذاهب را با خود دارد. این کارناوال همراه با ورژه نیروهای ارتش و اصناف و مردم همه ساله در روز جمهوری در هند برگزار می‌شود. ■

# معرفی کتاب

**نقش بانوان در پیوند خاور و باختر؛ باهره**  
راسخ؛ چاپ A.D.E.I لوکزامبورگ ۲۰۱۰  
سفارش کتاب - <http://shop.bahai-verlag.de>

خانم باهره راسخ که خوانندگان با نوشته‌ها و ترجمه‌های مقالات مفید امری و ادبی ایشان آشنا هستند اخیراً کتابی تحت عنوان *نقش بانوان در پیوند خاور و باختر* تألیف کرده و آن را به "روان پاک خواهرگرامی خود سرکار خانم طاهره رادپور راسخ" که از خادمین امر در ایران و آمریکا بوده‌اند اهداء کرده‌اند.

این کتاب به دوزبان فارسی و انگلیسی (در یک مجلد) نوشته و منتشر شده است تا هم خوانندگان فارسی زبان و هم دوستان غربی امکان استفاده و مطالعه آن را داشته باشند.

محتوای این کتاب شرح و توصیف جامعه ایرانی در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم است که خصوصاً در باره مقام و موقعیت فرهنگی و اجتماعی زنان در ایران به تفصیل سخن رانده و سپس چگونگی تأسیس مدرسه تربیت بنات (دختران) را در یکصد سال قبل از ۱۹۱۰ با هدایت و تشویق حضرت عبدالبهاء را بیان نموده و بخصوص از حضور چند بانوی فرهیخته و مشتاق خدمت، بهائی امریکایی که به

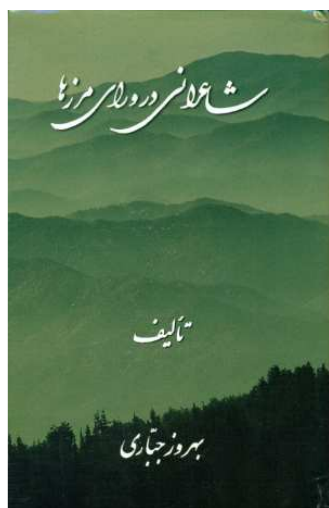
اشاره مرکز عهد و میثاق حضرت عبدالبهاء برای تعلیم و تربیت دختران و جامعه نسوان بهائی به ایران سفر کردند یاد شده است که اولین آنها خانم دکتر مودی (امه الاعلی) بود که علاوه بر شرکت فعال در تأسیس آن مدرسه و ترتیب و تنظیم آن به حرفه خویش در پزشکی نیز اشتغال ورزید و همراه چند تن از اطباء بهائی ایرانی (دکتر ارسطو خان حکیم، دکتر بخشایش، دکتر منجم و دکتر یونس خان افروخته) اقدام به تأسیس و اداره مریضخانه (بیمارستان صحت) نمودند. علاوه بر وی چند بانوی دیگر بهائی که در رشته‌های بهداشت و یا تعلیم و تربیت تخصصی داشتند به ایران آمدند از آنجمله خانم لیلیان کپس، ژنویوکوی، الیزابت استوارت و بالاخره میس ادلید شارپ. میس شارپ پس از تعطیل مدارس بهائی در ایران اقامت گزید و به تعلیم جوانان بهائی راجع به نظم بدیع و مواضع دیگر ادامه داد و بعدها به عضویت محفل ملی ایران انتخاب شد. نگارنده خود از زمره کسانی است که از این بانوی دانشمند و روحانی سال‌ها در طهران کسب فیض کرده است.

در این کتاب ضمناً از تشکیل "گروه وحدت" در آمریکا برای تشویق احباء آمریکایی جهت کمک و یاری به امر تعلیم و آموزش اطفال بهائی

در انجمن ملی بانوان جهت توسعه و تعلیم و تربیت لوکزآمبورگ با نام اختصاری A.D.E.I عضویت دارند و این کتاب از جمله انتشارات انجمن مزبور است.

قسمت فارسی این کتاب ۹۵ صفحه و بخش انگلیسی ۶۰ صفحه است و از امتیازات آن چاپ ۱۷ عکس جالب تاریخی از شخصیت‌ها و بانوان و خادمین امر در ایران است.

### هوشنگ رأفت



شاعرانی در ویرانه‌ها (جلد دوم)؛ بهروز جباری؛ انتشارات مؤسسه معارف بهائی؛ کانادا؛ ۴۸۱ صفحه + ۳ انگلیسی؛ ۱۶۷ بدیع؛ ۲۰۱۰ م؛ سفارش کتاب:

[www.jabbari.ca](http://www.jabbari.ca)

دوستان و دوستانان شعر و ادب، با عنوان این کتاب آشنا کنید و با مؤلف خوش کلام آن، آشنا تر. در سال ۲۰۰۶ جلد اول این کتاب در ۶۰۸ صفحه، یک مقدمه مؤلف، دو پیش‌گفتار (از جناب دکتر افغان و جناب دکتر حشمت مؤید

در ایران یاد شده و همچنین بحث جالبی در باره نظر مریبان امریکایی نسبت به روش تربیت کودکان و جوانان در ایران به میان آمده است.

خانم راسخ ضمناً به تفصیل از خاطرات شخصی خود از ۸۰ سال پیش از جمله شرکت در حظیره القدس و اجتماعات یاران، اوضاع و احوال اجتماعی و آداب و رسوم آن زمان یاد کرده‌اند و بیوگرافی از زندگینامه، مختصر خویش را در یک فصل کتاب آورده‌اند. ایشان یکی از فرزندان عائله وسیع راسخ می‌باشند. برادران دانشمند و ارجمندشان هر یک در رشته‌ای به مدارج عالی علمی نائل شده‌اند.

مؤلف این کتاب تحصیلات خویش را در ایران در مدرسه تربیت بنات و مدرسه آمریکایی به پایان رسانده و سپس در رشته ادبیات انگلیسی از دانشگاه طهران فارغ التحصیل شده‌اند پس از ازدواج در سال ۱۹۵۳ به زیارت ارض اقدس شتافته و به محضر حضرت ولی امرالله مشرف شدند. این زیارت نقطه عطف زندگیشان بشمار می‌آید چه که به تشویق هیکل مبارک در سال ۱۹۵۵ به جزایر کاناری هجرت کردند. در آن دیار علاوه بر خدمات امری به تحصیل زبان و ادبیات اسپانیولی پرداختند و در این رشته تبخّر و تخصص یافتند و مقالات چند و حتی کتابی از نویسندگان اسپانیولی به فارسی ترجمه کردند از آنجمله کتاب نویسنده شهیر خوان رامون خیمنترز Juan Ramon Jimenez که چاپ و منتشر شده است.

با تألیف و انتشار کتاب نقش بانوان در پیوند خاور و باختر نویسنده گرامسی در آستانه ۹۰ سالگی همچنان در میدان خدمت و مهاجرت در کشور لوکزآمبورگ به فعالیت مشغول و مآلوفند و

و نیز گفتاری از جناب دکتر شاپور راسخ در بیان ویژگی‌های شعر بهائیان) منتشر شد. در آن مجلد، شرح حال مختصر بیست و دو نفر از شاعران معاصر بهائی و نمونه اشعار ایشان آمده بود. اما در جلد دوم، کتابی که به تازگی نشر شده، زندگی‌نامه دوازده شاعر بهائی و نمونه‌های اشعارشان آمده که همه اینان (به استثنای یک نفر) به لحاظ تاریخی و دوره زندگی، متقدم بر شاعران مندرج در جلد اول کتاب‌اند. عنوان کتاب اندکی لغزنده است. با دیدن *... در ویرای مرزها* ممکن است ذهن برخی از خوانندگان به مفهوم مرزهای خاکی و جغرافیایی متوجه شود، در حالی که در انتخاب این عنوان ظرافتی خاص نهفته است. منظور شاعرانی است که اولاً اشعارشان جو بیار زلالی است که از نهر اصلی شعر فارسی منشعب شده است، خلیجی است از دریای پهناور سخن منظوم فارسی که ایران به آن در جهان شهره است و موجب سرفرازی ایرانیان، و ثانیاً شعاع اشعار شاعران بهائی از حد و مرز وطن درمی‌گذرد و به جهان و جهانیان که روبه سوی یگانگی نوع بشر دارند، روشنایی می‌بخشد و در عین حال، خاک پاک ایران را هم منور می‌کند: «چون که صد آمد، نود هم پیش ماست» (مولوی بلخی) یا به قول نعیم که حضرت عبدالبهاء او را «هزار هزار آواز» نامیده‌اند: «ایها الناس! ما همه بشریم». (گلزار نعیم، ص ۱۹۱)

در این کتاب شرح حال شاعران به حد اعتدال نوشته شده، نمونه‌های اشعار با تعیین انواع آنها از قبیل غزل و قصیده و مثنوی، طبقه‌بندی شده و هر جا لازم آمده ارتباط آنها با اشعار متقدمین - به لحاظ قالب یا محتوی - تعیین شده که این نشانه آگاهی مؤلف بر آثار گسترده

دامن سرایندگان شعر فارسی است. آنچه که بر ارزش مندرجات این کتاب دل‌انگیز می‌افزاید و به آن اعتبار می‌دهد، ذکر مآخذ اشعار و منابع استفاده برای شرح حال شاعران در پایان هر فصل است.

در مورد اشعار طاهره قرة العین، جناب جبّاری شرط احتیاط را رعایت کرده‌اند و به درج اشعاری پرداخته‌اند که «در انتساب آنها به طاهره تردیدی نباشد و یا لا اقل تردید کمتری باشد چون کمتر شاعری است که در انتساب اشعارش به او به اندازه طاهره تردید کرده باشند». (ص ۲۱)

این احتیاط از این رو پسندیده و بجاست که اشعار طاهره - هر چه حقیقتاً سروده او باشد - در طی زندگی کوتاه اما پرحادثه و پرهیجان سروده شده و در سیر این حوادث، این سروده‌ها چه شده، خدا می‌داند. در کتاب‌هایی که به این زندگی پرحادثه پرداخته‌اند یا به مناسبت‌های دیگر از طاهره و شعر او سخن گفته‌اند، هر شعر منسوب به او را نقل کرده‌اند. این نویسندگان غالباً، اشعار طاهره را از یکدیگر نقل نموده، تحقیقی بسزا نکرده‌اند یا نتوانسته‌اند چنین کنند. چرا از خود نپرسیده‌اند که طاهره که در نیمه اول قرن نوزدهم پرورش یافته، معارف اسلامی و فقه و حدیث آموخته سپس با معارف شیخیه آشنا و شیفته آنها شده و نهایتاً آثار اولیه حضرت باب را زیارت کرده و مؤمن شده است، روح و روان او از همه این معارف زمانه خود چه تأثیری پذیرفته تا این همه اشعار متفاوت در سبک و کلام و تشبیهات و استعارات ناهماهنگ بوجود آورد؟ چگونه است که طاهره، هم سروده است:

«اگر به باد دهم زلف عنبرآسا را

اسیر خویش کنم آهوان صحرا را» (ص ۲۶)



## حسن نوروز خجسته باد

و هم ملّعی این چنین:

«اگر آن صنم پی کشتنم بنهد قدم

لقد استقام بسیفه ولقد رضیت بما رضی» (ص ۲۴)

بررسی پرسشگرانه در سبک و سیاق اشعار

طاهره یا منسوب به طاهره، با تعمق و امعان نظر

به عصر و زمانه زندگی او و معارف و مصطلحات

آن دوران بخصوص مصطلحات شیخیه، محتملاً

می تواند به نتایجی برسد که از هاله شبهتی که

این اشعار را در بر گرفته بکاهد.

\*

جناب جباری با تألیف این کتاب و معرفی

جمعی از شاعران بهائی که غالب آثارشان به

حق، ماندنی در دفتر ادبیات فارسی است،

ادبیاتی که در جهان به والایی شناخته و پذیرفته

شده؛ خدمتی دوگانه انجام داده است: برای

بهائیان بخش مهمی از میراث ادبی گذشتگان و

معاصران را در دسترس قرار داده است و برای

فارسی زبانان به طور عام روزنه ای به گنجینه شعر

شاعران بهائی که تاکنون در پس دیوار تعصب

پنهان بود گشوده است.

اهل معارف ادبی ایران تاکنون از شعرو

شاعران بهائی غفلت آگاهانه داشتند حتی

اندیشه مندان هموطن ما اگر احیاناً به ضرورت،

کلمه بهائی را بر زبان می آوردند، زبانشان با

لکنت همراه بود اما اکنون- در چند سال اخیر-

اندیشه ها بازتر شده و ادای کلمه بهائی و دیانت

بهائی روان تر بر زبان ها جاری می شود. لهذا

همت و زحمت جناب جباری با تألیف کتاب

شاعرانی در ورای مرزها خدمتی بسزا به دوستداران

شعر فارسی نموده است. عمرش دراز باد و

همتش دیرپای! ■

صالح مولوی نژاد

## مجمع عرفان

مرکز مطالعات بهائی، اکوتو- ایتالیا، ۲ تا ۸ ژوئیه

یکصد و سومین دوره مجمع عرفان از غروب دوم جولای تا شامگاه هشتم جولای ۲۰۱۱ در مرکز مطالعات بهائی در اکوتو- ایتالیا، برگزار می‌گردد. برنامه این مجمع شامل ارائه پژوهش‌ها و مطالعاتی در اصول معتقدات و آثار مبارکه امر بهائی و مکاتب فکری و فلسفی از دیدگاه امر بهائی است در محیطی گرم و دوستانه.

**سخنرانان این دوره:** آقایان: شاپور راسخ، وحید رأفتی، آرمین اشراقی، مؤژان مومن، حبیب ریاضتی، حشمت شهریاری، ورقا طائفی، ایرج ایمن و جمعی دیگر از پژوهشگران و پژوهش دوستان.

اطلاعات بیشتر: [www.irfancolloquia.org](http://www.irfancolloquia.org) یا تلفن: 1-847-733-5301

یا ایمیل: [info@irfancolloquium.org](mailto:info@irfancolloquium.org)

ثبت نام، ذخیره اطاق و دیگر اطلاعات: هتل پانورامیکا

La Panoramica Hotel, Tel.: 39-0775-56061



مدرسه تابستانه به زبان فارسی در لیریا- اسپانیا، ۲۵ (ورود) تا ۳۱ ژوئیه

نزدیکترین فرودگاه بین‌المللی: والنسیا

**ناطقین:** آقایان دکتر شاپور راسخ، دکتر وحید رأفتی، خانم سیمین خمسی برای اطفال و نوجوانان برنامه مخصوص در نظر گرفته شده است.

هزینه کامل برای هر نفر: ۱۲۵ یورو. (از نفر سوم خانواده ۹۶ یورو)

ترتیب نام نویسی و رزرو جا: برای اطمینان از بودن جا ابتدا با خانم مینو سکوت (تلفن:

0034964216366 تماس گرفته و سپس وجه نام نویسی را با قید نام متقاضی به حساب ذیل

واریز نمایید. نام نویسی بدون تماس تلفنی و پرداخت وجه مزبور معتبر نمی‌باشد.

Bank: BBVA

COMUNIDAD BAHÁ'Í DE ESPAÑA

در وجه: (Mino Sokout)

SWIFT: BBVAESMM XXX

IBAN: ES1801820541060201529300

برای اطلاعات بیشتر: [bpss.spain@gmail.com](mailto:bpss.spain@gmail.com)

## تصحیح

از خوانندگان عزیز خواهشمندیم در شماره ۳۷۵ (ماه فوریه ۲۰۱۱)، صفحه ۲ خط دهم عبارت: «... که باید به عصر تکوین...» را به: «که باید به صدمین سال آغاز عصر تکوین...» تبدیل فرمایند. با تشکر.

## اعلان

نگارنده کتاب *عقای بقا در قاف وفا* که درباره دوران اقامت حضرت بهاء الله در کردستان (سلیمانیه و کوه سرگلو) و برخی وقایع دوران کردستان و بغداد است، به اطلاع می‌رساند که از این کتاب فقط ۱۵۰ جلد آن نزد نگارنده باقی است و نفوسی که تا کنون موفق به دریافت این مجموعه نفیس نشده‌اند مستحضر گردند که این کتاب تجدید چاپ نخواهد شد. قیمت کتاب با پست هوایی ۵۸ یورو. آدرس سفارش بدین قرار است:

Imani – B.P. 75  
06240 BEAUSOLEL FRANCE  
FAX: 0033-493784418

## پیام بهائی

نشریه ماهانه محفل روحانی ملی  
فرانسه برای بهائیان  
\*

سال سی و سوم، شماره سوم  
شماره پیاپی ۳۷۶  
ماه‌های علاء ۱۶۷ و بهاء ۱۶۸ بدیع  
اسفند ۱۳۸۹ - فروردین ۱۳۹۰  
\*

نشانی هیأت تحریریه برای ارسال  
مقالات، نامه‌ها و پیشنهادات  
P.O. Box 511  
1211 Genève 12, Switzerland  
\*

نشانی برای ارسال حق اشتراک، نامه‌های  
مربوط به اشتراک و تغییر نشانی  
**Payám-i-Bahá'í**  
B. P. 9  
06240 Beausoleil, France  
Fax: 33-493-784418

حق اشتراک سالیانه برای کشورهای اروپایی ۵۰ یورو، و برای خارج از اروپا ۵۵ یورو است و یا معادل آن به سایر ارزها.

### چگونگی ارسال مبلغ اشتراک:

۱- توسط نمایندگان ما ۲- با حواله پستی ۳- چک بانکی به یورو به حساب یک بانک فرانسوی در وجه پیام بهائی ۴- مشترکین امریکا با ارسال چک دلاری به

**PAYAM'I BAHÁ'I**

P.O. BOX 62  
LAKE ZURICH, IL. 60047 - 9998

۵- با کارت اعتباری Visa به یورو ۶- مستقیماً توسط بانک خودتان به شماره حساب زیر با ارسال رسید و نام خود به نشانی ما:

**Payám-i-Bahá'í**  
IBAN FR76 30003 01500-00037261910-30  
Bank Société Générale  
8 Ave. J. Medicin  
06000 Nice, France  
Adresse Swift: SOGEFRPP

کلیه اشتراک‌ها در اول هر سال میلادی  
تجدید می‌گردد.

**Payám-i-Bahá'í**  
Publié par l'Assemblée spirituelle  
Nationale des Bahá'ís de France



